

الجزایر در گذار از استعمار به بحران؛ واکاوی کنش‌گری جریان‌های سیاسی و اجتماعی (۱۹۶۲-۲۰۰۰م)

مجید منهایجی^۱

چکیده

الجزایر پس از سال‌ها مبارزه سخت و طولانی علیه استعمار فرانسه، در سال ۱۹۶۲م به استقلال دست یافت. پس از استقلال، این کشور شاهد شکل‌گیری و رقابت جریان‌های گوناگون فکری و سیاسی بود که هر یک در روند تکوین نظام سیاسی و اجتماعی نوین نقش‌آفرین شدند. مسئله اصلی این پژوهش بررسی چگونگی تحول و تأثیر جریان‌های سیاسی و فکری در الجزایر پس از استقلال و ارزیابی نقش آن‌ها در شکل‌گیری ساختار کنونی قدرت است. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال می‌پردازد. از این رو، پرسش‌های اساسی تحقیق عبارت‌اند از: جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) چگونه به عنوان حزب حاکم، سیاست و اقتصاد کشور را پس از استقلال هدایت کرد؟ جریان‌های اسلام‌گرا، به‌ویژه جبهه نجات اسلامی (FIS) و جنبش جامعه صلح (MSP)، چه نقشی در تحولات سیاسی الجزایر داشتند؟ جنبش آمازیغی چگونه شکل گرفت و چه پیامدهایی از اعتراضات ۲۰۰۱م موسوم به «بهار سیاه» بر جای گذاشت؟ و در نهایت، جریان‌های لیبرال و اصلاح‌طلب در تحولات اخیر چه جایگاهی یافته‌اند؟

۱. دکترای تاریخ اسلام، mmajid.menhaji@gmail.com

یافته‌های این پژوهش: جبهه آزادی‌بخش ملی با وجود نقش تاریخی خود در استقلال، به تدریج دچار تمرکزگرایی و ناکارآمدی شد و زمینه را برای ظهور اسلام‌گرایی سیاسی فراهم ساخت. لغو انتخابات ۱۹۹۲م و آغاز جنگ داخلی، بحران مشروعیت نظام را تشدید کرد. در کنار آن، جنبش آمازیغی به مثابه نماد تنوع فرهنگی الجزایر تثبیت شد و جریان‌های لیبرال و اصلاح‌طلب با محوریت دموکراسی و آزادی‌های مدنی در اعتراضات ۲۰۱۹م به اوج تأثیرگذاری خود رسیدند؛ با این حال، چالش‌های ساختاری نظام سیاسی همچنان تداوم دارد.

واژگان کلیدی: الجزایر، جبهه آزادی‌بخش ملی، سوسیالیسم، آمازیغی، اسلام‌گرایی.

مقدمه

الجزایر پس از استقلال از فرانسه در سال ۱۹۶۲م، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمیقی را تجربه کرد. این دوره تاریخی با ظهور جریان‌های فکری و سیاسی گوناگون همراه بود که هر یک به‌گونه‌ای در شکل‌دهی به ساختارهای قدرت و جامعه الجزایر نقش داشت. دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، دوره‌ای از تحولات عمیق و بحران‌های پی‌درپی بود که تحت تأثیر جریان‌های فکری و سیاسی گوناگونی شکل گرفت. این جریان‌ها ساختار قدرت را تغییر دادند و تأثیرات بلندمدتی بر هویت ملی، فرهنگ و آینده این کشور گذاشتند. در نهایت، الجزایر وارد قرن بیست‌ویکم با چالش‌های متعدد، ولی با امید به تغییر و اصلاحات شد. این دوره یکی از مهم‌ترین پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر الجزایر شناخته می‌شود و تأثیرات آن تا امروز نیز ادامه دارد.

پس از استقلال، جریان ملی‌گرایی که ریشه در مبارزات ضداستعماری داشت، به یکی از اصلی‌ترین نیروهای سیاسی در الجزایر تبدیل گشت. جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) که نقش محوری در جنگ استقلال الجزایر ایفا کرده بود، حزب حاکم در ساختار سیاسی جدید بود. این جریان با تأکید بر هویت ملی، وحدت کشور و مبارزه با استعمار، سیاست‌هایی را دنبال کرد که هدف آن تقویت حاکمیت ملی و ایجاد دولت متمرکز بود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، الجزایر تحت تأثیر جریان‌های سوسیالیستی قرار گرفت. دولت وقت به رهبری احمد بن‌بلا و سپس هواری بومدین، سیاست‌های اقتصادی سوسیالیستی را در پیش گرفت که شامل ملی‌سازی صنایع، اصلاحات ارضی و برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی بود. این سیاست‌ها با هدف کاهش وابستگی به اقتصاد فرانسه و ایجاد اقتصاد خودکفا اجرا شدند. این دوره شاهد تقویت نقش دولت در اقتصاد و گسترش خدمات عمومی بود.

از دهه ۱۹۸۰م به بعد، جریان اسلام‌گرا به یکی از نیروهای سیاسی مهم در الجزایر

تبدیل شد. این جریان که ریشه در نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشت، جایگزین جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و سیاست‌های سوسیالیستی آن بود. جنبش‌های اسلام‌گرا مانند جبهه نجات اسلامی (FIS) با شعارهای بازگشت به ارزش‌های اسلامی و مبارزه با فساد، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند. این جریان در دهه ۱۹۹۰م به یکی از عوامل اصلی بحران سیاسی و جنگ داخلی در الجزایر تبدیل شد. در دهه‌های اخیر، جریان‌های دموکراسی‌خواهی و اعتراض‌های مردمی، به یکی از ویژگی‌های بارز صحنه سیاسی الجزایر تبدیل شده‌اند. این جریان‌ها که خواستار شفافیت، پاسخ‌گویی و مشارکت بیشتر مردم در فرایندهای سیاسی هستند، در قالب جنبش‌های اجتماعی و اعتراض‌های خیابانی ظهور کرده‌اند. جنبش‌هایی مانند «حراک» (Hirak) که در سال ۲۰۱۹م آغاز شد، نشان‌دهنده تقاضای فزاینده برای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی و مبارزه با فساد و استبداد است.

الجزایر که یکی از کشورهای مهم در منطقه مغرب عربی و آفریقا به شمار می‌رود، تحت تأثیر جریان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز قرار داشته است. روابط الجزایر با کشورهای همسایه مانند مغرب، لیبی و تونس و همچنین با قدرت‌های جهانی مانند فرانسه، ایالات متحده و روسیه، بر سیاست خارجی و داخلی این کشور تأثیر گذاشته است. افزون بر این، الجزایر یکی از اعضای سازمان اوپک و اتحادیه آفریقا به شمار می‌رود که در مسائل انرژی و همکاری‌های منطقه‌ای نقش فعالی ایفا کرده است.

جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال، بازتابی از تحولات داخلی و خارجی این کشور بوده‌اند. از ملی‌گرایی و سوسیالیسم تا اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، هریک از این جریان‌ها به گونه‌ای در شکل‌گیری مسیر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی الجزایر نقش داشته‌اند. درک این جریان‌ها و تعاملات بین آن‌ها، کلیدی برای تحلیل تحولات پیچیده و پویای الجزایر در دهه‌های اخیر است.

این مقاله به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر، از استقلال تا بحران داخلی (۱۹۶۲-۲۰۰۰م) می‌پردازد که شامل جریان ملی‌گرایی و جبهه آزادی‌بخش ملی

(FLN)، جریان اسلام‌گرایی، جریان آمازیغی، جریان نظامی‌گری و جریان چپ است. در پایان، تحلیلی از تأثیرات بلندمدت این جریان‌ها ارائه می‌شود.

پیشینه

در زمینه مطالعه جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال، تحقیقاتی انجام شده و کتاب‌های متعددی نوشته شده که به تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور پرداخته است. در این بخش، به پیشینه تحقیق و معرفی برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها و منابع عربی در این حوزه اشاره می‌شود. پژوهش‌ها درباره الجزایر پس از استقلال، به‌ویژه در جهان عرب، بر چند محور اصلی متمرکز بوده است:

۱. تحلیل جنگ استقلال و تأثیرات آن: بسیاری از پژوهش‌ها به بررسی ریشه‌های جنگ استقلال الجزایر و تأثیرات آن بر شکل‌گیری هویت ملی و ساختار سیاسی این کشور پرداخته است.

۲. سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی: پژوهش‌های زیادی به تحلیل سیاست‌های سوسیالیستی و اصلاحات اقتصادی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م و تأثیرات آن‌ها بر جامعه الجزایر اختصاص یافته‌اند.

۳. جریان‌های اسلام‌گرایی و بحران دهه ۱۹۹۰م: بحران سیاسی و جنگ داخلی در دهه ۱۹۹۰م و نقش جریان‌های اسلام‌گرا در این دوره، موضوع بسیاری از مطالعات بوده است.

۴. جنبش‌های اعتراضی و دموکراسی‌خواهی: در سال‌های اخیر، پژوهش‌های زیادی به تحلیل جنبش‌های اعتراضی مانند «حراک» و تقاضاهای مردمی برای تغییرات سیاسی پرداخته‌اند.

در ادامه، برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها و منابع عربی معرفی می‌شوند که به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال پرداخته‌اند:

۱. الجزائر: من الثورة الى الدولة، نویسنده: محمد حربی. این کتاب به تحلیل

- تحولات الجزایر از دوران جنگ استقلال تا تشکیل دولت مستقل می‌پردازد. نویسنده با بررسی نقش جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و سیاست‌های اولیه پس از استقلال، به چالش‌ها و دستاوردهای این دوره اشاره می‌کند.
۲. الجزائر: الدولة والمجتمع، نویسنده: عبدالقادر فضیل. کتاب به بررسی رابطه دولت و جامعه در الجزایر پس از استقلال مبادرت می‌ورزد. نویسنده با تحلیل سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت، به تأثیرات این سیاست‌ها بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی الجزایر اشاره می‌کند.
۳. الاسلاميون في الجزائر: من المعارضة إلى السلطة، نویسنده: عبدالوهاب رفیقی. این کتاب نقش جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، به‌ویژه جبهه نجات اسلامی (FIS) و تأثیر آن‌ها بر تحولات سیاسی این کشور را بررسی می‌نماید. نویسنده به تحلیل بحران دهه ۱۹۹۰م و جنگ داخلی نیز می‌پردازد.
۴. الجزائر: أزمة الهوية و الديمقراطية، نویسنده: مصطفى الاشرف. این کتاب بحران‌های هویتی و سیاسی در الجزایر را پس از استقلال بررسی می‌نماید. نویسنده با تحلیل جنبش‌های اعتراضی و تقاضاهای مردمی برای دموکراسی، به چالش‌های پیش روی این کشور در مسیر تحولات سیاسی اشاره می‌کند.
۵. حراك الجزائر: الثورة الشعبية و مستقبل الديمقراطية، نویسنده: سمیر عطاالله. این کتاب جنبش اعتراضی «حراک» را که در سال ۲۰۱۹م آغاز شد، تحلیل می‌کند. نویسنده با بررسی خواسته‌های مردمی و واکنش‌های دولت، به آینده دموکراسی و تحولات سیاسی در الجزایر اشاره می‌نماید.
۶. الجزائر: التاريخ السياسي الحديث، نویسنده: محمد العربي الزبيري. این کتاب به بررسی تاریخ سیاسی الجزایر از دوران استعمار تا دوران معاصر می‌پردازد. نویسنده با تحلیل تحولات سیاسی و نقش جریان‌های گوناگون، به چالش‌ها و دستاوردهای این کشور در مسیر استقلال و پس از آن اشاره می‌کند.
۷. الجزائر: من الاستقلال إلى الحراك، نویسنده: خالد نزار. این کتاب تحولات

الجزایر از زمان استقلال تا جنبش اعتراضی «حراک» را از نظر می‌گذرانند. نویسندگان با تحلیل جریان‌های سیاسی و اجتماعی، به چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی این کشور اشاره می‌کند.

۱. جریان ملی‌گرا و حزب جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN)

پس از استقلال، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) حزب حاکم در الجزایر بود. این حزب که نقش اصلی را در جنگ استقلال ایفا کرده بود، نماد ملی‌گرایی و مبارزه ضد استعماری به شمار می‌رفت. در ابتدا، با شعارهای سوسیالیستی و عدالت‌خواهانه به قدرت رسید و سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و ملی‌سازی صنایع را در پیش گرفت. با این حال، به مرور زمان، FLN با چالش‌های داخلی و انتقادات فزاینده‌ای روبه‌رو شد. ناکارآمدی اقتصادی، فساد اداری و سرکوب مخالفان، برخی از مشکلاتی بود که به تضعیف جایگاه این حزب انجامید. در دهه ۱۹۸۰ م، با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، FLN نفوذ خود را در میان مردم از دست داد. جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) در نوامبر ۱۹۵۴ م، با هدف پایان دادن به استعمار فرانسه تأسیس شد و رهبری جنگ استقلال الجزایر (۱۹۶۲-۱۹۵۴ م) را بر عهده گرفت. این حزب با ادغام گروه‌های گوناگون مبارز، مانند جناح‌های چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا، به نماد وحدت ملی تبدیل شد. ایدئولوژی FLN ترکیبی از ملی‌گرایی ضد استعماری، سوسیالیسم عربی و هویت اسلامی بود. پس از استقلال در سال ۱۹۶۲ م، FLN تنها حزب قانونی بود و نظام تک‌حزبی را تثبیت کرد و خود را «حزب پیشرو انقلاب» نامید (سعدالله، ۱۹۹۲ م: ج ۲، ص ۸۹-۱۱۲).

۱-۱. حکمرانی پس از استقلال

- دوره احمد بن بلا (۱۹۶۵-۱۹۶۲ م): بن‌بلا نخستین رئیس‌جمهور الجزایر بود و سیاست‌های سوسیالیستی مانند ملی‌سازی زمین‌های کشاورزی (اصلاحات ارضی) و صنایع را آغاز کرد. وی بر ایجاد دولت

متمرکز و کاهش نفوذ نظامیان تأکید داشت؛ ولی اختلافات درون حزب و رویکرد اقتدارگرایانه‌اش، به کودتای ۱۹۶۵ م به رهبری هواری بومدین انجامید.

عصر بومدین (۱۹۷۸-۱۹۶۵ م): بومدین با شعار «انقلاب صنعتی و کشاورزی»، مدل اقتصاد دولتی را تقویت کرد. پروژه‌های کلانی مانند ساخت کارخانه‌ها، سدها و ملی‌سازی بخش نفت و گاز (م ۱۹۷۱) اجرا شد. وی همچنین با تبلیغ هویت عربی-اسلامی، آموزش عربی را اجباری کرد و نقش زبان فرانسوی را کم‌رنگ نمود. این سیاست‌ها به حاشیه‌رانی فرهنگ بربری (آمازیغ) انجامید و تنش‌های قومی را دامن زد (لونیسی، ۲۰۱۵: ص ۱۱۳-۱۲۰).

• دوران شاذلی بن جدید (۱۹۹۲-۱۹۷۹ م): بن جدید در پاسخ به بحران اقتصادی ناشی از سقوط قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰ م، سیاست‌های لیبرال‌سازی اقتصادی را در پیش گرفت. خصوصی‌سازی نسبی و کاهش یارانه‌ها سبب افزایش نابرابری و ناآرامی‌های اجتماعی شد، مانند شورش اکتبر ۱۹۸۸ م که با سرکوب خونین پایان یافت. این بحران، FLN را مجبور به پذیرش سیستم چندحزبی در سال ۱۹۸۹ م کرد (بوحوش، ۱۹۹۷ م: ص ۲۴۵-۲۸۰).

FLN در دو دهه نخست استقلال، با تکیه بر درآمدهای نفتی، زیرساخت‌ها و صنایع سنگین را گسترش داد؛ ولی وابستگی به نفت، اقتصاد را آسیب‌پذیر کرد. سیاست‌های سوسیالیستی به ایجاد طبقه بوروکراتیک فاسد انجامید که کنترل منابع را در دست داشتند. بحران بدهی‌های خارجی در دهه ۱۹۸۰ م و کاهش قیمت نفت، دولت را مجبور به دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول (IMF) کرد که مشروط به اجرای ریاضت اقتصادی بود (حری، ۱۹۹۴ م: ص ۱۲۰-۱۵۰).

سرانجام در انتخابات محلی ۱۹۹۰ م و پارلمانی ۱۹۹۱ م، FLN به دلیل فساد و ناکارآمدی، اکثریت را به جبهه نجات اسلامی (FIS) واگذار کرد. کودتای نظامی

۱۹۹۲م که با حمایت FLN و لغو انتخابات انجام شد، به جنگ داخلی خونین (۱۹۹۲-۲۰۰۲م) منجر گردید. در این دوره، FLN به حاشیه رانده و نقش نظامیان و گروه‌های اسلام‌گرای مسلح پررنگ‌تر شد. پس از جنگ داخلی، FLN به تدریج با حمایت نظامیان به صحنه سیاسی بازگشت؛ ولی دیگر نتوانست هژمونی سابق را بازیابد. در سال ۱۹۹۹م، با پیروزی عبدالعزیز بوتفلیقه (نامزد مورد حمایت نظامیان) در انتخابات ریاست‌جمهوری، FLN بخشی از ائتلاف حاکم بود؛ ولی نقش اصلی در دستان نظامیان و شبکه‌های قدرت سنتی بود (خروبی، ۲۰۲۱م: ص ۲۹۷-۳۱۶).

در این میان باید به دستاوردهای FLN و ضعف‌های آن نیز اشاره کرد:

الف) دستاوردها: پایان دادن به استعمار فرانسه، ایجاد هویت ملی الجزایری و گسترش زیرساخت‌ها و صنایع ملی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م.

ب) ضعف‌ها: سرکوب مخالفان، مانند بربرها و چپ‌گرایان (مانند بهار بربری ۱۹۸۰م)، شکست در ایجاد دموکراسی و اقتصاد پایدار و تبدیل شدن به حزب بوروکراتیک فاسد، که انحصار قدرت را حفظ کرد (بلعور، ۲۰۰۳م: ص ۹۷-۱۰۲؛ بلعید، ۲۰۰۰م؛ الاشراف، ۱۹۸۳م: ص ۱۳۱-۱۳۲).

۲. جریان اسلام‌گرا

جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، پیوسته با نگرش سلفی همراه بوده است. حرکت‌های سلفی به طور سازمان‌یافته در الجزایر از سال ۱۹۳۱م، زمانی که عبدالحمید بن بادیس جمعیت علمای مسلمان را بنا نمود، آغاز شد و جریان‌های سلفی در دهه‌های آغازین قرن بیستم در الجزایر با نام بن بادیس گره خورده است. وی که منادی اصلاح‌گرایی دینی و صیانت از میراث اسلامی و عربی الجزایر بود، تحت تأثیر اصلاح‌گرایی سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده و رشید رضا قرار داشت؛ ولی بیش از همه، متأثر از دو تن از استادان خویش به نام‌های بشیر صفر و شیخ محمد نخلی بود. در این بین، نخلی گرایش‌های سلفی داشت. از دهه ۱۹۷۰م، جریان اسلام‌گرا به تدریج در الجزایر قدرت گرفت. این جریان، که ریشه در

نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشت، جایگزینی برای حاکمیت FLN به شمار می‌رفت. جنبش‌های اسلام‌گرا مانند جنبش جامعه اسلامی (Mouvement de la Société Islamique) و بعدها جبهه نجات اسلامی (Front Islamique du Salut, FIS) با شعارهای مذهبی و انتقاد از فساد و بی‌عدالتی، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند. در انتخابات محلی سال ۱۹۹۰م و انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱م، FIS به پیروزی چشمگیری دست یافت. این پیروزی سبب نگرانی نظامیان و نخبگان حاکم شد و در نهایت، به کودتای نظامی در سال ۱۹۹۲م انجامید. این کودتا، آغازگر دورانی از خشونت‌های سیاسی و جنگ داخلی بود که تا اواخر دهه ۱۹۹۰م ادامه یافت (سردارنیا، ۱۳۹۳ش: ص ۱۵۳-۱۵۴).

جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، به تدریج به یکی از مهم‌ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی تبدیل شدند. این جریان‌ها که ریشه در هویت اسلامی و نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشتند، در دهه‌های ۱۹۷۰م و ۱۹۸۰م به طور فزاینده‌ای قدرت گرفتند و در نهایت، به یکی از اصلی‌ترین چالش‌های نظام حاکم تبدیل گشتند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور می‌پردازیم (رفیعی، بی-تا: ص ۴۵-۷۰؛ بوعزیز، ۱۹۸۷م: ص ۸۸-۹۱).

زمینه‌های ظهور اسلام‌گرایی در الجزایر، به عوامل متعددی بستگی دارد که در ادامه، به سه مورد اشاره خواهیم کرد:

۱. ریشه‌های تاریخی و فرهنگی: اسلام، همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ملی الجزایر بوده است. در دوران استعمار فرانسه، اسلام نماد مقاومت فرهنگی و سیاسی در برابر استعمارگران بود. پس از استقلال، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) اسلام را بخشی از هویت ملی خود می‌دانست؛ ولی سیاست‌های سکولار و سوسیالیستی این حزب، نتوانست به طور کامل خواسته‌های مذهبی بخشی از جامعه را برآورده کند.

۲. نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی: شکست سیاست‌های اقتصادی FLN در دهه ۱۹۸۰م، به افزایش فقر، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی انجامید. این شرایط، زمینه مناسبی برای رشد جریان‌های اسلام‌گرا فراهم کرد. فساد گسترده در دولت و نهادهای حاکم، اعتماد مردم به نظام سیاسی را کاهش داد و اسلام‌گرایان را جایگزین تغییر مطرح کرد.

۳. تأثیر انقلاب اسلامی ایران: انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ش، الهام‌بخش بسیاری از اسلام‌گرایان در الجزایر و دیگر کشورهای منطقه بود. این انقلاب نشان داد که اسلام می‌تواند ایدئولوژی سیاسی قدرتمندی باشد که نظام‌های حاکم را به چالش بکشد (فوزی، ۱۳۹۲ش: ص ۱۳۹-۱۴۰).

۱-۲. جنبش‌های اصلی اسلام‌گرا

الف) جنبش جامعه اسلامی (Mouvement de la Société Islamique, MSI)

در دهه ۱۹۷۰م، جنبش‌های اسلام‌گرای غیررسمی مانند جماعت اسلامی (الجماعة الإسلامية) به رهبری عبداللطیف سلطانی و محفوظ نحناح شکل گرفتند. این گروه‌ها به تبلیغ اسلام سیاسی و انتقاد از فساد و بی‌عدالتی می‌پرداختند. این جنبش‌ها عمدتاً فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی داشتند و به دنبال ایجاد جامعه اسلامی از پایین بودند.

ب) جبهه نجات اسلامی (Front Islamique du Salut, FIS)

در سال ۱۹۸۹م، با اصلاح قانون اساسی و اجازه تشکیل احزاب سیاسی، جبهه نجات اسلامی (FIS) به رهبری عباس مدنی و علی بلحاج تأسیس شد. FIS به سرعت به بزرگ‌ترین نیروی مخالف FLN تبدیل شد. ایدئولوژی FIS ترکیبی از اسلام سیاسی، انتقاد از فساد و وعده ایجاد دولت اسلامی بود. این حزب توانست حمایت گسترده‌ای در میان جوانان، فقرا و طبقات محروم جامعه به دست آورد.

۲-۲. موج اسلام‌گرایی در دهه ۱۹۹۰م

در انتخابات محلی سال ۱۹۹۰م، FIS به پیروزی چشمگیری دست یافت و کنترل

بسیاری از شهرداری‌ها و استان‌ها را به دست گرفت. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱م، FIS در دور اول با کسب بیش از ۴۷ درصد آرا، اکثریت کرسی‌ها را به دست آورد. این پیروزی، نظام حاکم و به‌ویژه نظامیان را به وحشت انداخت. در ژانویه ۱۹۹۲م، نظامیان با حمایت FLN و دیگر گروه‌های سکولار، دولت را سرنگون کردند و انتخابات را لغو نمودند. این کودتا به سرکوب اسلام‌گرایان و دستگیری رهبران FIS انجامید. لغو انتخابات و سرکوب اسلام‌گرایان، به آغاز جنگ داخلی (۱۹۹۲-۲۰۰۲م) منجر شد. در این دوره، گروه‌های اسلام‌گرای مسلح مانند گروه اسلامی مسلح (GIA) و جبهه اسلامی نجات (AIS) به مبارزه مسلحانه با دولت و نیروهای امنیتی پرداختند. جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، یکی از خونین‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر الجزایر بود. در این جنگ، ده‌ها هزار نفر کشته شدند و خشونت‌های گسترده‌ای بر ضد غیرنظامیان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران صورت گرفت. گروه‌های اسلام‌گرای مسلح مانند GIA، به دلیل تاکتیک‌های خشونت‌آمیز و حملات تروریستی، به تدریج حمایت مردمی خود را از دست دادند (بلعلیا، ۲۰۰۹: ص ۲۵۶).

دولت الجزایر با حمایت نظامیان، سیاست‌های سرکوب‌گرایانه‌ای را بر ضد اسلام‌گرایان در پیش گرفت. هزاران نفر دستگیر، زندانی یا اعدام شدند و فعالیت‌های اسلام‌گرایان به شدت محدود گردید. در سال ۱۹۹۷م، دولت با تصویب قانون مصالحه ملی، به برخی از اسلام‌گرایان اجازه داد سلاح‌های خود را بر زمین بگذارند و به زندگی عادی بازگردند. جنگ داخلی به تضعیف جریان‌های اسلام‌گرای مسلح انجامید و به بحران‌های اجتماعی و اقتصادی دامن زد. این دوره همچنین سبب شد الجزایر در جهان به کشوری با مشکلات امنیتی و حقوق بشری شناخته شود.

۲-۳. جریان‌های اسلام‌گرا در پایان قرن بیستم

پس از جنگ داخلی، FIS نیروی سیاسی عمده تضعیف‌شده بود؛ ولی جریان‌های اسلام‌گرای جدیدی مانند جنبش جامعه صلح (MSP) به رهبری محفوظ نحناح

ظهور کردند. این گروه‌ها به دنبال مشارکت در سیستم سیاسی و دوری از خشونت بودند. جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، تأثیرات عمیقی بر سیاست و جامعه این کشور گذاشتند. این جریان‌ها نشان دادند که اسلام می‌تواند نیروی سیاسی قدرتمندی باشد که نظام‌های حاکم را به چالش می‌کشد. با این حال، سرکوب شدید و جنگ داخلی، به تضعیف اسلام‌گرایی رادیکال و تقویت جریان‌های معتدل‌تر انجامید. از دل جریان‌های اسلام‌گرا، داعش مغرب اسلامی و نیروهای شاخص و میانی در القاعده و داعش (عراق و شام) ظهور کردند.

۳. جریان نظامی‌گری

نیروهای نظامی، همواره، نقش مهمی در سیاست الجزایر ایفا کرده‌اند. پس از استقلال، ارتش یکی از پایه‌های اصلی قدرت در کنار FLN بود. در دهه ۱۹۹۰م، با تشدید بحران‌های سیاسی و ظهور اسلام‌گرایان، ارتش به طور مستقیم وارد عرصه سیاست شد و با کودتا، قدرت را در دست گرفت. نظامیان با سرکوب شدید مخالفان و اسلام‌گرایان، کوشیدند ثبات را به کشور بازگردانند. با این حال، این دوره با نقض گسترده حقوق بشر و خشونت‌های سیاسی همراه بود. نقش نظامیان در سیاست الجزایر تا پایان قرن بیستم و حتی پس از آن ادامه یافت. نیروهای نظامی در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، همواره یکی از اصلی‌ترین بازیگران سیاسی و اجتماعی این کشور بوده‌اند. نقش نظامیان در تحولات سیاسی الجزایر به حدی پررنگ بوده است که برخی از تحلیل‌گران، الجزایر را نظام نظامی - سیاسی توصیف می‌کنند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر نقش و تأثیر جریان نظامیان در الجزایر از سال ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م می‌پردازیم.

در دوران جنگ استقلال (۱۹۵۴-۱۹۶۲م)، ارتش آزادی‌بخش ملی (ALN) که شاخه نظامی جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) به شمار می‌رفت، نقش کلیدی در مبارزه با استعمار فرانسه ایفا کرد. پس از استقلال، ALN به ارتش ملی خلق (ANP) تبدیل

شد و یکی از پایه‌های اصلی نظام جدید الجزایر لقب گرفت. نظامیان از همان ابتدا نیروی سیاسی قدرتمندی در الجزایر بودند. آن‌ها مسئولیت امنیت ملی را بر عهده داشتند و در تصمیم‌گیری‌های کلیدی سیاسی نیز نقش ایفا می‌کردند (سامی ابراهیم، ۲۰۱۰م: ص ۱۴).

۳-۱. نقش نظامیان در تحکیم قدرت (۱۹۶۲-۱۹۷۸م)

۱. کودتای ۱۹۶۵م و به قدرت رسیدن هواری بومدین: در سال ۱۹۶۵م، هواری بومدین، وزیر دفاع و یکی از رهبران نظامی، با انجام کودتای بدون خون‌ریزی، احمد بن‌بلا، نخستین رئیس‌جمهور الجزایر را برکنار کرد. بومدین با حمایت نظامیان، سیزده سال بر الجزایر حکومت کرد و سیاست‌های سوسیالیستی و ملی‌گرایانه‌ای در پیش گرفت. او با تقویت نقش ارتش، آن را به یکی از پایه‌های اصلی قدرت تبدیل نمود.

۲. نقش نظامیان در اقتصاد: در دوران بومدین، نظامیان در سیاست و اقتصاد نقش پررنگی ایفا کردند. بسیاری از پروژه‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی تحت نظارت مستقیم ارتش اجرا شدند. نظامیان با کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد، به طبقه نخبه نظامی - اقتصادی تبدیل شدند که منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌دیدند.

۳-۲. نقش نظامیان در بحران‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م

نقش‌آفرینی نظامیان در دهه هشتاد و نود را می‌توان در سه موضوع بسیار مهم دنبال کرد:

۱. مرگ بومدین و انتقال قدرت: پس از مرگ بومدین در سال ۱۹۷۸م، نظامیان نقش کلیدی در انتخاب شاذلی بن‌جدید به ریاست جمهوری ایفا کردند. بن‌جدید در ابتدا تلاش کرد نقش نظامیان را در سیاست کاهش دهد؛ ولی به تدریج مجبور به همکاری با آن‌ها شد.

۲. شورش اکتبر ۱۹۸۸م و اصلاحات سیاسی: در اکتبر ۱۹۸۸م، الجزایر شاهد قیام مردمی بر ضد فساد، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی بود. این شورش با سرکوب خونین نظامیان پایان یافت؛ ولی به اصلاحات سیاسی محدودی مانند

اجازه تشکیل احزاب سیاسی انجامید. با این حال، نظامیان همچنان کنترل اصلی را در دست داشتند و از هرگونه تغییر اساسی، که به تضعیف قدرت آن‌ها بینجامد، جلوگیری می‌کردند.

۳. کودتای ۱۹۹۲ م و جنگ داخلی: در ژانویه ۱۹۹۲ م، پس از پیروزی جبهه نجات اسلامی (FIS) در انتخابات پارلمانی، نظامیان با انجام کودتا، دولت را سرنگون کردند و انتخابات را لغو نمودند. این کودتا به آغاز جنگ داخلی (۱۹۹۲-۲۰۰۲ م) منجر شد. در زمان جنگ داخلی، نظامیان نقش اصلی را در سرکوب اسلام‌گرایان و حفظ امنیت ملی ایفا کردند. آن‌ها با استفاده از تاکتیک‌های شدید، توانستند گروه‌های اسلام‌گرای مسلح را تضعیف کنند.

۳-۳. نقش نظامیان در پایان قرن بیستم

در سال ۱۹۹۹ م، نظامیان از عبدالعزیز بوتفلیقه، دیپلمات سابق و نزدیک به حلقه قدرت، حمایت کردند تا رئیس‌جمهور شود. بوتفلیقه با وعده پایان دادن به جنگ داخلی و بازگرداندن ثبات، توانست حمایت گسترده‌ای به دست آورد. با این حال، بوتفلیقه به شدت وابسته به حمایت نظامیان بود و نقش آن‌ها را در سیاست تقویت کرد. سرانجام در سال ۱۹۹۹ م، بوتفلیقه با طرح مصالحه ملی، به بسیاری از اسلام‌گرایان اجازه داد سلاح‌های خود را زمین بگذارند و به زندگی عادی بازگردند. این طرح با حمایت نظامیان اجرا شد و به تدریج، به خشونت‌های سیاسی پایان داد.

۳-۴. ویژگی‌های جریان نظامیان در الجزایر

۱. کنترل نهادهای امنیتی و اطلاعاتی: نظامیان در الجزایر، ارتش و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی قدرتمندی مانند وزارت دفاع و اداره امنیت نظامی (DRS) را کنترل می‌کردند. این نهادها نقش کلیدی در سرکوب مخالفان و حفظ ثبات سیاسی ایفا می‌نمودند.
۲. شبکه‌های قدرت و فساد: نظامیان در الجزایر به شبکه قدرتمندی از منافع اقتصادی و سیاسی تبدیل شده بودند. آن‌ها با کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد، مانند

نفت و گاز، به الیگارشی نظامی - اقتصادی تبدیل شدند که منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌دیدند.

۳. نقش در سیاست خارجی: نظامیان در تعیین سیاست خارجی الجزایر نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. آن‌ها به‌ویژه در مسائل امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی، مانند بحران صحرای غربی و روابط با فرانسه، تصمیم‌گیری‌های کلیدی انجام می‌دادند.

۴. جریان چپ‌گرا و مارکسیسم

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، جریان‌های چپ‌گرا و مارکسیستی نیز در الجزایر حضور داشتند. این جریان‌ها که عمدتاً متأثر از جنبش‌های انقلابی جهانی بودند، به انتقاد از سیاست‌های FLN و تلاش برای ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی می‌پرداختند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید به‌وسیله دولت و نفوذ محدود در مردم، این جریان‌ها نتوانستند به جایگاه مهمی در سیاست الجزایر دست یابند.

جریان‌های چپ و سوسیالیستی در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، یکی از نیروهای سیاسی مهم در صحنه این کشور بودند. این جریان‌ها که عمدتاً متأثر از ایدئولوژی‌های مارکسیستی و سوسیالیستی بودند، ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی الجزایر را دنبال می‌کردند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید به‌وسیله دولت و رقابت با جریان‌های دیگر مانند ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی، این جریان‌ها نتوانستند به جایگاه مهمی در سیاست الجزایر دست یابند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر جریان‌های چپ و سوسیالیستی در الجزایر از سال ۱۹۶۲م تا ۲۰۰۰م می‌پردازیم.

جریان‌های چپ در الجزایر ریشه در مبارزات ضداستعماری و جنبش‌های کارگری داشتند. در دوران استعمار فرانسه، برخی از گروه‌های چپ‌گرا به همراه جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) در جنگ استقلال شرکت کردند. پس از استقلال، برخی از این گروه‌ها به انتقاد از سیاست‌های FLN پرداختند و خواستار ایجاد تغییرات رادیکال

در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی شدند (بلاح، ۲۰۰۶: ج ۱، ص ۳۰۵-۳۳۰)
جریان‌های چپ در الجزایر تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مارکسیستی و سوسیالیستی
جهانی، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م روسیه و جنبش‌های ضداستعماری در آفریقا و
آسیا قرار داشتند. این جریان‌ها به دنبال ایجاد جامعه سوسیالیستی مبتنی بر عدالت
اجتماعی، برابری اقتصادی و ملی‌سازی صنایع بودند.

۴-۱. جنبش‌های اصلی چپ و سوسیالیستی

۱. حزب پیش‌تاز سوسیالیست (PAGS)

حزب پیش‌تاز سوسیالیست (Parti de l'Avant-Garde Socialiste, PAGS)
یکی از مهم‌ترین جریان‌های چپ در الجزایر بود. این حزب در سال ۱۹۶۶م جانشین
حزب کمونیست الجزایر (PCA) بود. PAGS به دنبال ایجاد سیستم سوسیالیستی
مبتنی بر اصول مارکسیستی-لنینیستی بود و از سیاست‌های ملی‌سازی و برنامه‌ریزی
متمرکز حمایت می‌کرد. با این حال، PAGS به دلیل سرکوب شدید به وسیله دولت و
رقابت با FLN، نتوانست به نیروی سیاسی عمده تبدیل شود.

۲. جنبش‌های کارگری و سندیکاها

جنبش‌های کارگری و سندیکاها نیز بخشی از جریان‌های چپ در الجزایر به شمار
می‌رفتند. این گروه‌ها به دنبال بهبود شرایط کار و دستمزد کارگران و ایجاد سیستم
اقتصادی عادلانه‌تر بودند. اتحادیه عمومی کارگران الجزایر (UGTA) یکی از
مهم‌ترین سازمان‌های کارگری بود که در ابتدا از سیاست‌های FLN حمایت می‌کرد؛
ولی به تدریج به انتقاد از فساد و ناکارآمدی دولت پرداخت.

۳. گروه‌های چپ‌گرای مستقل

افزون بر PAGS، گروه‌های چپ‌گرای مستقل دیگری نیز در الجزایر فعالیت
می‌کردند. این گروه‌ها بیشتر متشکل از روشنفکران، دانشجویان و کارگران بودند که
ایجاد تغییرات رادیکال را در جامعه دنبال می‌نمودند. برخی از این گروه‌ها به مبارزه

مسلحانه روی آوردند؛ ولی به دلیل سرکوب شدید به‌وسیله دولت، نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند.

۴-۲. چالش‌ها و محدودیت‌های جریان‌های چپ

۱. سرکوب به‌وسیله دولت: جریان‌های چپ در الجزایر، همواره، با سرکوب شدید دولت روبه‌رو بودند. FLN که حزب حاکم بود، هرگونه مخالفت را سرکوب می‌کرد و جریان‌های چپ را تهدیدی برای ثبات سیاسی می‌دید. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م، بسیاری از رهبران و فعالان چپ‌گرا دستگیر، زندانی یا تبعید شدند.

۲. رقابت با جریان‌های دیگر: جریان‌های چپ در الجزایر با رقابت شدید جریان‌های دیگر، به‌ویژه اسلام‌گرایان، روبه‌رو بودند. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، با رشد جریان‌های اسلام‌گرا، جریان‌های چپ به حاشیه رانده شدند. اسلام‌گرایان با استفاده از شعارهای مذهبی و انتقاد از فساد، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند؛ درحالی‌که جریان‌های چپ نتوانستند به‌طور مؤثر با این جریان‌ها رقابت کنند.

۳. شکاف‌های داخلی: جریان‌های چپ در الجزایر با شکاف‌های داخلی و اختلافات ایدئولوژیکی روبه‌رو بودند. برخی از گروه‌ها مبارزه مسلحانه را دنبال می‌کردند؛ درحالی‌که دیگران به دنبال مشارکت در سیستم سیاسی بودند. این شکاف‌ها به تضعیف جریان‌های چپ و کاهش توانایی آن‌ها در بسیج حمایت مردمی انجامید (زبیر رشید، ۲۰۱۳م: ص ۱۴۳-۱۵۱).

۴-۴. نقش جریان‌های چپ در تحولات سیاسی

نقش‌آفرینی جریان‌های چپ را می‌توان در دو دسته دهه ۶۰ - ۷۰ و ۸۰ - ۹۰ خلاصه کرد:

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، جریان‌های چپ به انتقاد از سیاست‌های FLN پرداختند و خواستار ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی

شدند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید دولت، این جریان‌ها نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند.

در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، جریان‌های چپ به حاشیه رانده شدند و جریان‌های اسلام‌گرا نیروی اصلی مخالف دولت بودند. در زمان جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، برخی از گروه‌های چپ به مبارزه مسلحانه بر ضد دولت و اسلام‌گرایان پرداختند؛ ولی نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند (بوعیز، ۱۹۸۷م: ص ۸۸-۱۰۲).

۵. جریان بربریس (Amazigh Movement)

جریان بربریس یا جنبش آمازیغ، نماینده هویت و فرهنگ بربری در الجزایر بود. این جریان که از دهه ۱۹۶۰م آغاز شد، به دنبال به رسمیت شناختن زبان و فرهنگ بربری در برابر سیاست‌های عربی‌سازی دولت بود. بربرها که بخش درخور توجهی از جمعیت الجزایر را تشکیل می‌دهند، همواره با تبعیض و محرومیت روبه‌رو بودند. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، جنبش آمازیغ با سازمان‌دهی بهتر و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، توانست توجه بیشتری را به خود جلب کند. این جریان در نهایت به رسمیت شناختن زبان بربری (تمازیغت) را در قانون اساسی الجزایر به دست آورد. جریان‌شناسی بربرها در الجزایر از سال ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م موضوعی پیچیده و چندوجهی است که ریشه در تاریخ، فرهنگ و سیاست این کشور دارد. بربرها (آمازیغ‌ها) یکی از قدیمی‌ترین ساکنان شمال آفریقا هستند و هویت فرهنگی و زبانی متمایزی دارند. در الجزایر، بربرها بیشتر در منطقه‌ای به نام قبایل (Kabylie) زندگی می‌کنند. از زمان استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲ تا سال ۲۰۰۰م، جریان‌های فکری و سیاسی مرتبط با بربرها تحولات زیادی را پشت سر گذاشته‌اند (العمری، ۲۰۰۳م: ص ۲۰۵-۲۰۶).

بربرها یا آمازیغ‌ها ساکنان بومی شمال آفریقا هستند که پیش از ورود اعراب و اسلام به این منطقه، در آنجا زندگی می‌کردند. زبان و فرهنگ آمازیغی با وجود

فشارهای تاریخی و فرهنگی، همچنان پابرجا مانده است. پس از استقلال الجزایر از فرانسه در سال ۱۹۶۲م، دولت جدید به رهبری جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) سیاست‌های عرب‌سازی را در پیش گرفت. این سیاست‌ها شامل ترویج زبان عربی در قالب زبان رسمی و ملی و نادیده گرفتن زبان و فرهنگ آمازیگی بود. این اقدامات با مقاومت بربرها روبه‌رو شد؛ زیرا آن‌ها این سیاست‌ها را تلاشی برای حذف هویت فرهنگی خود می‌دانستند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، بربرها شروع به سازمان‌دهی جنبش‌های فرهنگی و سیاسی برای دفاع از حقوق خود کردند. یکی از مهم‌ترین این جنبش‌ها، جنبش بهار بربرها (Printemps berbère) بود که در سال ۱۹۸۰م به اوج خود رسید. این جنبش در واکنش به ممنوعیت سخنرانی‌های مرتبط با فرهنگ و زبان آمازیگی شکل گرفت و به یکی از مهم‌ترین اعتراض‌های بربرها در تاریخ الجزایر تبدیل شد (سعدالله، ۲۰۰۰م: ج ۴، ص ۳۲۰-۳۲۵).

بهار بربرها نقطه عطفی در مبارزات بربرها برای به رسمیت شناخته شدن هویت فرهنگی و زبانی آن‌ها بود. در آوریل ۱۹۸۰م، دولت الجزایر سخنرانی‌ای را در «دانشگاه تیزی وزو» ممنوع کرد که قرار بود درباره فرهنگ و زبان آمازیگی باشد. این اقدام سبب اعتراض‌های گسترده در منطقه کابیلیه شد. دولت با سرکوب شدید، به این اعتراض‌ها پاسخ داد؛ ولی این جنبش سبب شد که مسائل بربرها به یکی از موضوعات اصلی در سیاست الجزایر تبدیل شود. در دهه ۱۹۹۰م، الجزایر وارد دوره‌ای از خشونت‌های سیاسی شد که به جنگ داخلی معروف است. در این دوره، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و گروه‌های اسلام‌گرا درگیر مبارزات خونینی بودند. بربرها در این دوره نیز به دفاع از حقوق خود ادامه دادند؛ ولی فضای سیاسی کشور به قدری آشفته بود که مسائل فرهنگی و زبانی آن‌ها در اولویت دوم قرار گرفت. با این حال، جنبش‌های بربرها همچنان فعال بودند و به دنبال به رسمیت شناخته شدن حقوق خود در قانون اساسی بودند (الزیری، ۱۹۹۹م: ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۵).

۵-۱. تشکیل جنبش خودمختاری کابیلیه (MAK)

در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ م، جنبش‌های بربرها به سمت خواسته‌های خودمختاری پیش رفتند. یکی از مهم‌ترین این جنبش‌ها، جنبش خودمختاری کابیلیه (Mouvement pour l'autonomie de la Kabylie, MAK) بود که خواستار خودمختاری منطقه کابیلیه در چارچوب دولت الجزایر شد. این جنبش نشان‌دهنده تحول در خواسته‌های بربرها از به رسمیت شناخته شدن فرهنگی به سمت خودمختاری سیاسی بود. در سال ۲۰۰۱ م، الجزایر شاهد یکی از بزرگ‌ترین اعتراض‌های بربرها بود که به قیام سیاه‌بهار (Printemps Noir) معروف شد. این اعتراض‌ها در واکنش به کشته شدن یکی از جوانان بربر به دست نیروهای امنیتی آغاز شد و به سرعت به سراسر منطقه کابیلیه گسترش یافت. دولت با سرکوب شدید پاسخ داد و بیش از صد نفر کشته شدند. این قیام سبب شد که دولت سرانجام، به برخی از خواسته‌های بربرها، مانند به رسمیت شناختن زبان آمازیغی تن دهد (زوزو، ۲۰۱۲ م: ج ۱، ص ۷۵۹؛ سعیدونی، ۲۰۰۰ م: ص ۲۰۵).

۵-۲. جریان‌های فکری و سیاسی بربرها

در این دوره (۲۰۰۰-۱۹۶۲ م)، جریان‌های فکری و سیاسی گوناگونی در میان بربرها شکل گرفت. برخی از این جریان‌ها بر حفظ هویت فرهنگی و زبانی متمرکز بودند؛ در حالی که برخی دیگر خواستار خودمختاری یا حتی استقلال کامل منطقه کابیلیه بودند. جنبش‌هایی مانند جبهه نیروهای سوسیالیست (FFS) و جنبش فرهنگ دموکراسی (RCD) نیز در این دوره فعال بودند و به نمایندگی از منافع بربرها، در صحنه سیاسی الجزایر فعالیت می‌کردند (بن‌خده، ۲۰۱۲ م: ص ۲۳۸-۲۳۹).

۶. بررسی تحلیلی تأثیرات بلندمدت جریان‌های تأثیرگذار پس از استقلال الجزایر

دوره‌ی ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰ م در تاریخ معاصر الجزایر را می‌توان یکی از پرتلاطم‌ترین و سرنوشت‌سازترین ادوار سیاسی و اجتماعی این کشور دانست. این دوره که با

استقلال الجزایر از استعمار فرانسه آغاز شد، با چرخش‌های ایدئولوژیک، بحران‌های هویتی، و منازعات قدرت میان جریان‌های مختلف فکری و سیاسی همراه بود. از این‌رو، بررسی تحلیلی و راهبردی این مرحله، درک عمیق‌تری از چرایی تحولات کنونی الجزایر و مسیر آینده‌ی آن به دست می‌دهد. در ادامه، ابعاد استراتژیک و پیامدهای بلندمدت این تحولات در هفت محور اصلی تحلیل می‌شود.

۱. تضاد بنیادین میان ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوره، تضاد ساختاری میان دو گفتمان مسلط، یعنی ملی‌گرایی انقلابی «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی (FLN)» و اسلام‌گرایی سیاسی «جبهه‌ی نجات اسلامی (FIS)» بود. FLN که پس از استقلال به نماد وحدت ملی و مبارزه با استعمار بدل شده بود، در عمل با گرایش‌های سوسیالیستی و سکولاریستی خود، بخش بزرگی از جامعه‌ی مذهبی را از خود بیگانه ساخت. در مقابل، FIS با شعار بازگشت به ارزش‌های اسلامی و عدالت اجتماعی، توانست پایگاه وسیعی در میان اقشار محروم و جوانان شهری به دست آورد. این تقابل سرانجام در دهه‌ی ۱۹۹۰م به بحرانی عمیق و خونین منجر شد که نه تنها مشروعیت ساختار سیاسی را تضعیف کرد، بلکه نوعی بی‌اعتمادی تاریخی میان نیروهای دینی و نهادهای رسمی قدرت ایجاد نمود. از منظر راهبردی، این شکاف هویتی هنوز نیز در گفتمان سیاسی الجزایر قابل مشاهده است و مانعی در مسیر تحقق اجماع ملی به شمار می‌آید.

۲. نقش تثبیت‌شده‌ی نظامیان در سیاست

از همان آغاز استقلال، ارتش الجزایر به عنوان ستون فقرات قدرت سیاسی ایفای نقش کرد. نظامیان خود را وارث مستقیم انقلاب استقلال می‌دانستند و بنابراین، مشروعیت مداخله در سیاست را برای حفظ «ثبات و وحدت ملی» بدیهی می‌شمردند. کودتای ۱۹۹۲م علیه پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات، نقطه‌ی عطفی در تثبیت نقش سیاسی ارتش بود. در نتیجه، ساختار حکمرانی الجزایر به الگویی

«نیمه‌اقتدارگرا» تبدیل شد؛ الگویی که در آن نهادهای مدنی و حزبی وجود دارند، اما تصمیم‌گیری‌های کلان در دست نخبگان نظامی باقی مانده است. از منظر استراتژیک، استمرار چنین وضعیتی، ضمن تأمین نسبی ثبات، مانع از توسعه‌ی دموکراتیک و تحول نهادی پایدار شده است.

۳. بحران هویت و چالش بربریسیم

مسئله‌ی هویت یکی از گره‌های تاریخی جامعه‌ی الجزایر است. گرچه گفتمان رسمی دولت بر «عروبت» و «اسلامیت» تأکید داشت، اما جنبش‌های آمازیغ (بربر) از دهه‌ی ۱۹۷۰م به تدریج به نیرویی تأثیرگذار بدل شدند. این جنبش‌ها خواهان به رسمیت شناختن زبان و فرهنگ بربری به عنوان بخشی از هویت ملی بودند. سرکوب‌های اولیه نتوانست این مطالبات را خاموش کند و در نهایت، دولت در دهه‌ی ۱۹۹۰م ناگزیر به پذیرش برخی اصلاحات فرهنگی و آموزشی شد. با این حال، بحران هویت هنوز یکی از محورهای اصلی تنش اجتماعی است. از منظر راهبردی، ناتوانی در ایجاد چارچوبی جامع برای همزیستی فرهنگی میان عرب‌ها و بربرها، همچنان تهدیدی برای انسجام ملی محسوب می‌شود.

۴. ناکامی اصلاحات اقتصادی و استمرار وابستگی نفتی

از دهه‌ی ۱۹۸۰م به بعد، الجزایر با تشدید بحران‌های اقتصادی و کاهش قیمت نفت، به سمت اصلاحات اقتصادی لیبرالی حرکت کرد. سیاست‌های خصوصی‌سازی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کاهش دخالت دولت، قرار بود ساختار اقتصاد دولتیِ ناکارآمد را اصلاح کند. اما این سیاست‌ها در عمل به دلیل فساد گسترده، ضعف نهادهای نظارتی و مقاومت بوروکراسی، به نتایج مورد نظر نرسید. پیامد آن، افزایش بیکاری، نابرابری طبقاتی و گسترش نارضایتی اجتماعی بود. از دیدگاه استراتژیک، وابستگی ساختاری اقتصاد الجزایر به نفت و گاز، همچنان بزرگ‌ترین مانع در مسیر توسعه‌ی پایدار و تنوع‌بخشی اقتصادی است.

۵. جنگ داخلی دهه‌ی ۱۹۹۰ م و پیامدهای اجتماعی - سیاسی آن

جنگ داخلی موسوم به «دهه‌ی سیاه» (۱۹۹۱-۲۰۰۰ م) نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر الجزایر است. این درگیری خونین، که از لغو انتخابات و سرکوب اسلام‌گرایان آغاز شد، بیش از ۱۵۰ هزار قربانی برجای گذاشت و کشور را در وضعیتی از ترس، بی‌اعتمادی و فروپاشی اجتماعی فرو برد. دولت با به‌کارگیری سیاست «آشتی ملی» در سال‌های پایانی قرن بیستم کوشید زخم‌های این دوران را التیام بخشد، اما آثار روانی، سیاسی و امنیتی آن هنوز ادامه دارد. این تجربه تاریخی، ساختار قدرت را به سمت امنیت‌محوری سوق داد و فرهنگ سیاسی الجزایر را با نوعی هراس از دگرگونی سریع همراه کرد.

۶. چالش گذار به قرن بیست‌ویکم

در آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم، الجزایر در برابر مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری قرار داشت: بحران مشروعیت سیاسی، نابرابری اجتماعی، وابستگی اقتصادی و شکنندگی فرهنگی. با این حال، نیروهای جدیدی از دل جامعه ظهور کردند؛ نسل جوان، نخبگان دانشگاهی و جنبش‌های مدنی که خواهان اصلاحات واقعی بودند. این نیروها در دهه‌های بعد، زمینه‌ساز جنبش‌هایی نظیر «حراک» شدند که در پی بازتعریف رابطه‌ی دولت و جامعه بودند. از منظر راهبردی، این تحولات نشان می‌دهد که علی‌رغم سنگینی گذشته، ظرفیت تحول تدریجی در بطن جامعه‌ی الجزایر وجود دارد.

۷. ظهور لیبرالیسم اقتصادی و محدودیت‌های آن

ورود تدریجی لیبرالیسم اقتصادی از دهه‌ی ۱۹۸۰ م، نقطه‌ی گسستی در سیاست‌های سوسیالیستی FLN بود. هرچند این روند در ظاهر با هدف کارآمدسازی اقتصاد و جذب سرمایه‌گذاری خارجی دنبال شد، اما در عمل بدون پشتوانه‌ی نهادی و اجتماعی لازم صورت گرفت. نتیجه، شکل‌گیری نوعی «سرمایه‌داری رانتی» بود که نخبگان سیاسی و نظامی را به ذی‌نفعان اصلی ثروت ملی بدل کرد. این وضعیت

موجب شد اصلاحات اقتصادی به جای تقویت بخش خصوصی مولد، به تمرکز قدرت و ثروت در دستان گروه‌های محدود بینجامد.

جمع‌بندی راهبردی

دوره‌ی ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م را می‌توان مرحله‌ی گذار دشوار الجزایر از «انقلاب رهایی‌بخش» به «دولت مدرن» دانست؛ گذاری که هرگز به‌طور کامل تحقق نیافت. این کشور توانست استقلال خود را حفظ کند و در برابر فروپاشی سیاسی مقاومت نماید، اما بهای آن، تداوم ساختارهای اقتدارگرایانه، بحران هویت، و وابستگی اقتصادی بود. از منظر راهبردی، آینده‌ی الجزایر وابسته به توانایی آن در سه محور کلیدی است:

۱. ایجاد آشتی پایدار میان اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی در چارچوب مردم‌سالاری دینی - مدنی؛
۲. اصلاح ساختار قدرت با کاهش نقش نظامیان و تقویت نهادهای مدنی؛
۳. تنوع‌بخشی به اقتصاد و بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی بر پایه‌ی عدالت و شفافیت. بدون تحقق این سه محور، الجزایر همچنان در چرخه‌ی تکرار شونده‌ی ثبات ظاهری و ناپایداری درونی گرفتار خواهد ماند.

جدول ۱: جریان‌های سیاسی و اسلامی تأثیرگذار در الجزایر (۱۹۶۲-۲۰۰۰م)

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
جبهه آزادی- بخش ملی (FLN)	۱۹۶۲ تاکنون	هواری بومدین، احمد بن بلا	حفظ قدرت پس از استقلال، ایجاد نظام سوسیالیستی تک‌حزبی	تبدیل به حزب حاکم، انحصار قدرت تا ۱۹۸۹ و سرکوب مخالفان

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
جبهه نجات اسلامی (FIS)	۱۹۸۹-۱۹۹۲	عباس مدنی، علی بلحاج	ایجاد حکومت اسلامی، مقابله با فساد دولتی	پیروزی در انتخابات ۱۹۹۱م، کودتای نظامی ۱۹۹۲م و آغاز جنگ داخلی (دهه ۹۰م)
سلفی‌های اصلاح‌گرا	۱۹۸۰ تاکنون	عبدالحمید بن بادیس	بازگشت به اسلام اولیه، مقابله با استعمار فرهنگی	تأثیر بر روشنفکران و جنبش‌های ضد استعماری پیش از ۱۹۶۲م
وها بیت	۱۹۸۰ تاکنون	حمایت عربستان سعودی	گسترش تفکر سلفی وهابی، مقابله با شیعه و صوفیه	افزایش تنش‌های مذهبی، شکل‌گیری گروه‌های افراطی مانند القاعده مغرب اسلامی
جنبش جامعه صلح (MSP)	۱۹۹۰ تاکنون	محفوظ نحناح	مشارکت در نظام سیاسی با رویکرد اسلامی میانه‌رو	حضور در پارلمان پس از ۱۹۹۷م، همکاری با دولت برای مقابله با جریان‌های تندرو
جریان کارگری	۱۹۶۲-۱۹۶۵	کارگران روستایی و شهری	کنترل املاک و صنایع رها شده با حمایت استعمارگران پس	تجربه کوتاه‌مدت سوسیالیستی، محدود شدن توسط دولت

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
			از استقلال	بن‌بلا
جریان بربر (آمازیغ)	۱۹۶۲ تاکنون	احزاب مانند RCD و FFS	احقاق حقوق فرهنگی و زبانی بربرها، مقابله با عربی‌سازی	اعتراض‌های گسترده در ۲۰۰۱ م، به رسمیت شناختن زبان آمازیغی در قانون اساسی

جدول ۲: تحولات کلیدی مرتبط با جریان‌ها

سال	رویداد	جریان مرتبط	پیامد
۱۹۶۲	استقلال الجزایر از فرانسه	FLN	تأسیس نظام تک‌حزبی تحت رهبری
۱۹۶۵	کودتای بومدین علیه بن‌بلا	FLN	تقویت نظامی‌گری و سوسیالیسم دولتی
۱۹۸۹	قانون چندحزبی	ظهور FIS و احزاب اسلامی	آغاز رقابت سیاسی بین FLN و اسلام‌گرایان
۱۹۹۱	انتخابات مجلس (پیروزی FIS)	FIS	لغو نتایج به‌وسیله ارتش، آغاز جنگ داخلی (۱۵۰'۰۰۰ کشته)
۱۹۹۷	انتخابات پارلمانی	MSP و احزاب میانه‌رو	کاهش نفوذ اسلام-گرایان تندرو، تثبیت دولت
۱۹۹۹	ریاست جمهوری بوتفلیقه	FLN	سیاست «آشتی ملی»، عفو گروه‌های مسلح

نتیجه‌گیری

دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، بازتاب‌دهنده یک گذار تاریخی پیچیده از استعمار به دولت ملی، و از انقلابی‌گری به مواجهه با چالش‌های ساختاری و هویتی است. این بازه زمانی نه تنها عرصه ظهور و افول جریان‌های سیاسی و اجتماعی بود، بلکه نمونه‌ای از تعامل میان مشروعیت، قدرت و نارضایتی‌های اجتماعی محسوب می‌شود. جریان‌های ملی‌گرا، نظامی، چپ و اسلام‌گرا، همراه با جنبش‌های هویت‌طلبانه، در این دوره هر یک نقش تکمیلی و گاه متضاد در تعیین مسیر تاریخ الجزایر ایفا کردند. تحلیل دقیق این جریان‌ها، علاوه بر شناخت تاریخ، ابزار قدرتمندی برای درک راهبردهای آینده فراهم می‌آورد.

جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) نماد مبارزه ضد استعماری الجزایر است و بدون تردید، موفقیت‌های آن در دستیابی به استقلال، ستون اصلی هویت ملی محسوب می‌شود. با این حال، پس از ۱۹۶۲م، FLN با چالش‌های ساختاری جدی مواجه شد: فقدان سیاست‌های توسعه‌ای مؤثر، ناتوانی در پاسخ به مطالبات اقتصادی و اجتماعی، و تمرکز قدرت در نهادهای سیاسی محدود، سبب شد که جنبش انقلابی به نهادی اقتدارگرا تبدیل شود. این روند نه تنها بحران مشروعیت ایجاد کرد، بلکه زمینه را برای ظهور جریان‌های رقیب و نارضایتی‌های گسترده فراهم نمود. از منظر تحلیلی، تجربه FLN نشان می‌دهد که موفقیت سیاسی لحظه‌ای بدون تداوم پاسخ‌گویی اجتماعی و اقتصادی، نمی‌تواند به ثبات بلندمدت منجر شود و مسیر بحران را باز می‌کند.

جریان‌های اسلام‌گرا پس از استقلال، نه تنها یک نیروی مذهبی بلکه یک واکنش اجتماعی و اقتصادی به ناکارآمدی دولت و نابرابری‌ها بودند. حمایت گسترده مردمی از این جریان‌ها، بر پایه نقد فساد، کم‌کاری دولت و ارائه چارچوب‌های اخلاقی و اجتماعی استوار بود. سرکوب شدید و جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، گرچه بخش‌های رادیکال را تضعیف کرد، اما زمینه را برای ظهور جریان‌های معتدل‌تر و تجربه سیاسی جدید فراهم نمود. از منظر راهبردی، اسلام‌گرایی در الجزایر نماد این است که

جریان‌های ایدئولوژیک بدون پاسخ به نیازهای واقعی جامعه، می‌توانند به شکل بحران امنیتی و سیاسی ظهور کنند. هر سیاست توسعه‌ای که این جریان را نادیده بگیرد، با ریسک نارضایتی گسترده و افراط‌گرایی مواجه خواهد شد.

نفوذ نظامیان در سیاست، اقتصاد و امنیت الجزایر از دهه ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰م، نشان‌دهنده ترکیبی از قدرت و اقتدارگرایی است. نظامیان به‌عنوان حافظان ثبات و همزمان بازیگران کلیدی تحولات سیاسی، در کودتاها و جنگ داخلی نقش محوری داشتند. با این حال، تمرکز قدرت در دست نظامیان، ساختاری بسته و فسادزا ایجاد کرد که مانع از توسعه نهادهای دموکراتیک و شفاف شد. تحلیل راهبردی این تجربه نشان می‌دهد که ثبات کوتاه‌مدت ناشی از تمرکز قدرت، می‌تواند مانع از رشد نهادی و ظرفیت‌سازی جامعه شود و به بحران‌های بلندمدت مشروعیت منجر گردد.

جریان‌های چپ و سوسیالیستی، به‌رغم طرح ایده‌های عدالت اجتماعی و تغییرات ساختاری، تحت فشار سرکوب دولتی و رقابت با جریان‌های دیگر، نتوانستند جایگاه تعیین‌کننده‌ای پیدا کنند. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که محدودیت دسترسی به قدرت، شکاف‌های داخلی و فقدان ائتلاف‌های اجتماعی، نقش این جریان‌ها را در تحولات واقعی محدود کرد. با این حال، میراث فکری و برنامه‌ای آن‌ها، به‌ویژه در حوزه آموزش، عدالت اقتصادی و توسعه اجتماعی، همچنان به‌عنوان یک نقطه مرجع تحلیلی برای سیاست‌گذاران مطرح است.

مبارزات فرهنگی و سیاسی بربرها برای به رسمیت شناختن زبان و هویت آمازی، نشان‌دهنده اهمیت هویت ملی و فرهنگی در سیاست داخلی است. سرکوب‌های مداوم و محدودیت‌های قانونی، مانع از تحقق کامل اهداف آن‌ها شد، اما هویت بربری همچنان یکی از عوامل تعیین‌کننده در سیاست و جامعه الجزایر باقی ماند. از منظر راهبردی، موفقیت یا شکست سیاست‌های توسعه و ثبات سیاسی، به توانایی دولت در مدیریت هویت‌های قومی و فرهنگی بستگی دارد.

بررسی جریان‌های سیاسی و اجتماعی الجزایر در این دوره، سه الگوی مهم راهبردی را آشکار می‌کند:

۱. پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی: مشروعیت بلندمدت دولت تنها از طریق پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی مردم تحقق می‌یابد و فقدان آن، زمینه بحران‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌آورد.
۲. مدیریت متوازن جریان‌های مذهبی و هویتی: اسلام‌گرایی و جنبش‌های هویتی نه تنها بازتاب باورهای دینی یا فرهنگی، بلکه نماینده نیازهای اقتصادی و اجتماعی هستند. سیاست‌گذاری هوشمندانه، امکان کاهش افراط‌گرایی و تقویت مشارکت سیاسی را فراهم می‌کند.
۳. تعادل میان قدرت نظامیان و نهادهای مدنی: تمرکز بیش از حد قدرت در دست نیروهای نظامی، هرچند ثبات کوتاه‌مدت ایجاد می‌کند، اما مانع توسعه نهادی، شفافیت و پاسخ‌گویی می‌شود. راهبردهای اصلاحی باید توازن میان نقش امنیتی و مشارکت مدنی را حفظ کنند.

در یک نمای کلی می‌توان درباره جریان‌های پسااستقلال اینچنین گفت؛

جریان‌ها	گزاره‌های کلیدی
ملی‌گرایی و FLN	از انقلاب تا اقتدارگرایی محض
اسلام‌گرایی	پاسخ به نارضایتی‌های ساختاری و یک دهه جنگ‌های داخلی
نظامیان	ثبات کوتاه‌مدت، محدودیت بلندمدت
جریان‌های چپ و سوسیالیستی	محدودیت‌ها و میراث فکری
جنبش‌های بربر	هویت فرهنگی و سیاست (از مقاومت فرهنگی تا هویت‌سازی مدرن)

دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، نه تنها مجموعه‌ای از بحران‌ها و چالش‌ها،

بلکه مجموعه‌ای از تجربه‌های راهبردی است. شناخت دقیق جریان‌ها و تعاملات آن‌ها، تحلیل علل بحران‌ها، و طراحی سیاست‌های هوشمند و متوازن، کلید ایجاد جامعه‌ای پایدار، مشارکتی و باثبات خواهد بود. این تحلیل نشان می‌دهد که آینده الجزایر تنها با ادغام آموزه‌های تاریخی، پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی، و مدیریت هوشمند جریان‌های سیاسی، مذهبی و هویتی می‌تواند مسیر توسعه و ثبات را تضمین کند.

فهرست منابع

١. الأشرف، مصطفى (٢٠١١م). الجزائر الأمة والمجتمع، الجزائر: منشورات البرزخ.
٢. الزبيرى، محمد العربى (١٩٩٩م). تاريخ الجزائر المعاصر، اتحاد الكتاب العرب، (السياسة الخارجية والوحدة المغاربية)، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
٣. بلّاح، بشير (٢٠٠٦م). تاريخ الجزائر المعاصر (١٨٣٠-١٩٨٩). دار المعرفة، (سياسات التخطيط المركزي في عهد بومدين). الجزائر: دارالمعرفة.
٤. بلعور، مصطفى (٢٠٠٦م). حزب جبهة التحرير الوطني ومسار الإصلاحات السياسية في الجزائر، مجله الباحث، عدد ٤، صص: ٩٧-١٠٦.
٥. بلعليا، محمد (٢٠٠٩م). «تاريخ السلفيه فى الجزائر»، الخبر السبوعى، العدد ٥٢٦، صص: ٩٧-١٢٥.
٦. بلعيد، رابح (٢٠٠٤م). موقف مصالي الحاج من الثورة الجزائرية، الخبر السبوعى، ع ٦٦، صص: ٧٩-٩٠.
٧. بن خده، بن يوسف (٢٠١٢م). جذور اول نوفمبر ١٩٥٤م، ترجمه: مسعود حاج مسعود، الجزائر: دار الشاطبية.
٨. بوبكير، امال (٢٠٠٨م). السلفية و سياسية التطرف فى الجزائر ما بعد الصراع، مركز كارنيغي للشرق الوسط، مركز كارنيغي للسلام، العدد ١١، صص: ١١٢-١٣٠.
٩. بوحوش، عمار (١٩٩٧م). التاريخ السياسي للجزائر من البدايه الى ١٩٦٢، دارالعرب الاسلامي (تحليل دور FLN في بناء الدولة)، بيروت: دارالغرب الاسلامي.
١٠. بوعزيز، يحيى (١٩٨٧م). الاتجاه اليميني في الحركة الوطنية، ديوان المطبوعات الجامعية، (العلاقة بين الاسلام والحركة الوطنية)، الجزائر: عالم المعرفة.
١١. خروبي بزاره، عمر (٢٠٢١م). أزمة الفكر السياسي والمشروع المجتمعي للنخب الحزبية في المغرب العربي - دراسة مقارنة بين حزب جبهة التحرير الوطني وحزب الاستقلال، مجله دفاتر السياسة والقانون، جامعة الشلف، صص: ٢٩٧-٣١٦.
١٢. حربى، محمد (١٩٩٤م). الثورة الجزائرية سنوات المخاض، المؤسسه الوطنيه للفنون المطبعيه (تأسيس FLN وتحولاته بعد ١٩٦٢م)، الجزائر: دارالقصبه.
١٣. حمزه، عتبي (٢٠١٦م). احزاب اليسار في الجزائر، أزمة وجود تعكس تراجع الاشتراكية العربية، رياض: العربية.

۱۴. زبیر، رشید (۲۰۱۳م). موقف احزاب اليسار الفرنسيه من القضية الجزائرية، الاكاديمية للدراسات الاجتماعية و الانسانية.
۱۵. زوزو، عبد الحمید (۲۰۱۲م). الفكر السياسي للحركة الوطنية الجزائرية و الثورة التحريرية، الجزائر، دارهومة.
۱۶. سعدالله، ابوالقاسم (۲۰۰۰م). تاريخ الجزائر الثقافي، دار الغرب الإسلامي، (الصراع بين الأوصاله والحداثة)، بيروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۷. سعدالله، ابولقاسم (۱۹۹۲م). الحركة الوطنية الجزائرية (۱۹۳۰م-۱۹۰۰م)، دار الغرب الاسلامی، (جذور الوطنيه قبل الاستقلال)، بيروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۸. سامی، ابراهيم (۲۰۱۰م). «هل للسلفية الجهادية جذور فكرية؟»، مجلة المغرب الموحد، تونس، العدد ۱۴-۱۵، صص: ۲۰۵-۲۲۵.
۱۹. سعیدونی، ناصرالدین (۲۰۰۰م). الجزائر منطلقات و آفاق مقاربات للواقع الجزائري من خلال قضايا و مفاهيم تاريخية، بيروت، دار المغرب الاسلامی.
۲۰. سردارنيا، خليل الله؛ رضا عمويي (۱۳۹۳ش). «چالش‌های اسلام‌گرایان الجزاير از دهه ۱۹۹۰م به اين سو»، رهيافت‌های سياسی و بين‌المللی، سال ششم، زمستان، ش ۲، پياپی ۴۰، صص: ۱۴۹-۱۶۸.
۲۱. فوزی، يحيی؛ عباس هاشمی؛ بهروز پایاب (۱۳۹۲ش). «وضعيت جريانات اسلام‌گرا در الجزاير و چشم‌انداز آینده»، روابط خارجی، سال پنجم، زمستان، ش ۴، صص: ۱۳۵-۱۶۳.
۲۲. العمری، مومن (۲۰۰۳م). الحركة الثورية في الجزائر من نجم شمال افريقيا الى جبهة التحرير الوطني (۱۹۲۶-۱۹۵۴)، قسنطينه، دار الطليعة.
۲۳. لونيسي، ابراهيم (۲۰۱۵م). الصراع السياسي داخل جبهة التحرير الوطني خلال الثورة التحريرية (۱۹۵۴-۱۹۶۲)، دارهومة للنشر والتوزيع، الجزائر.

گونه‌شناسی گفتمانی جنبش ملی فلسطین

علیرضا مقدم^۱

محمد حسین فلاح^۲

چکیده

هدف این پژوهش، گونه‌شناسی و تبیین گفتمان‌های اصلی تشکیل‌دهنده جنبش ملی فلسطین و تحلیل روابط و نسبت‌های میان آن‌ها از آغاز شکل‌گیری تا دوران معاصر است. این تحقیق در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که گونه‌های گفتمانی جنبش ملی فلسطین چیست و چه روابطی میان آن‌ها حاکم است؟ پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری لاکلاو و موف و به روش توصیفی - تحلیلی و با گردآوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که جنبش ملی فلسطین در بستر مقاومت در برابر سلطه و هژمونی صهیونیستی شکل گرفته و در طول تاریخ خود، شاهد ظهور سه گفتمان عمده بوده است: گفتمان اسلامی، گفتمان ملی‌گرا (ناسیونالیستی) و گفتمان چپ (کمونیستی). معیار گزینش این سه گفتمان، تأثیرگذاری ساختاری و تداوم حضور آن‌ها در فرآیند مبارزه و هویت‌سازی جنبش بوده است. اگرچه همه این خرده‌گفتمان‌ها در آرمان پایه‌ای «مقاومت برای رهایی» مشترک هستند؛ اما در مبانی ایدئولوژیک، راهبردها، و اولویت‌های عمل، با یکدیگر تمایز دارند. در نهایت، نتایج تحقیق حاکی از آن است که گفتمان اسلامی در رقابت با گفتمان‌های رقیب، موقعیت برجسته‌تری در صحنه سیاسی - اجتماعی فلسطین یافته است. این برجستگی عمدتاً مبتنی بر معیارهایی همچون ارائه تحلیلی منسجم از مسئله فلسطین، پاسخ‌گویی به نیازهای هویتی و دینی جامعه، و پیشبرد فعالیت‌های چندوجهی در عرصه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی است.

واژگان کلیدی: جنبش ملی فلسطین، گونه‌شناسی، گفتمان اسلامی، گفتمان ملی‌گرا، گفتمان چپ، مقاومت.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم، Ali.moghaddam@ut.ac.ir

۲. پژوهشگر مطالعات منطقه‌ای، mhfalah3@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

جنبش ملی فلسطین، به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و طولانی‌ترین جنبش‌های رهایی‌بخش معاصر، همواره عرصه تقابل و تعامل گفتمان‌های سیاسی متعددی بوده است. این جنبش در بستری تاریخی شکل گرفته که مقاومت در برابر اشغال سرزمینی و حذف هویتی، عنصر ثابت و مشترک تمامی صورت‌بندی‌های گفتمانی در آن بوده است. با این وجود، خوانش‌ها، راهبردها و اولویت‌های ارائه‌شده از سوی گفتمان‌های مختلف برای دستیابی به «رهایی»، همواره در حال تغییر و رقابت بوده‌اند. این تکثر و تحول گفتمانی، مسئله اصلی این پژوهش را شکل می‌دهد: جنبش ملی فلسطین از چه خرده‌گفتمان‌های اصلی تشکیل شده و چه نسبتی میان آن‌ها برقرار است؟

درک این پویایی گفتمانی، مستلزم به‌کارگیری چارچوب نظری است که قادر به تبیین چگونگی شکل‌گیری، تقابل و دگرگونی معنا در عرصه سیاسی باشد. از این‌رو، این پژوهش از نظریه گفتمان «ارنستو لاکلاو و شانتال موف» به‌عنوان چارچوب تحلیلی خود بهره می‌گیرد. در این رویکرد، گفتمان نه به مثابه بازتابی صرف از واقعیت، بلکه به‌عنوان سازه‌ای سیاسی-معنایی فهمیده می‌شود که از طریق مفصل‌بندی دال‌های مختلف حول یک دال مرکزی (نظیر «مقاومت»، «هویت ملی» یا «امت اسلامی») شکل می‌گیرد و به رقابت با گفتمان‌های رقیب برای دستیابی به موقعیت هژمونیک می‌پردازد. این نظریه با مفاهیمی همچون «غیریت‌سازی»، «دال تهی» و «زنجیره هم‌ارزی»، ابزارهای تحلیلی مناسبی را برای واکاوی نحوه صورت‌بندی گفتمان‌های مختلف در جنبش فلسطین و روابط میان آن‌ها فراهم می‌آورد.

براین اساس، پژوهش حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، به شناسایی و تحلیل سه گفتمان مسلط و تأثیرگذار در بستر تاریخی این جنبش می‌پردازد: گفتمان چپ (کمونیستی)، گفتمان ملی‌گرا (ناسیونالیستی) و گفتمان اسلامی. معیار گزینش این سه گفتمان، تأثیرگذاری ساختاری، تداوم تاریخی و نقش آن‌ها در شکل‌دهی به هویت جمعی و جهت‌دهی به

کنش سیاسی در بازه زمانی «از آغاز شکل‌گیری تا دوران معاصر» است. این پژوهش در پی آن است تا با تحلیل مبانی ایدئولوژیک، دال‌های مرکزی و استراتژی‌های هر گفتمان، به تبیین روابط آن‌ها (از جمله تقابل، تعامل یا تقدم و تأخر) و واکاوی زمینه‌ها و دلایل برجستگی یکی بر دیگری در دوره‌های مختلف بپردازد.

در راستای تثبیت جایگاه این تحقیق، بررسی اجمالی پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات ارزشمندی همچون پژوهش‌های برزگر (۱۳۸۳) در مقایسه گفتمان‌های ناسیونالیستی و اسلامی، شوشی‌نسب (۱۳۹۱) در تحلیل گفتمان‌های اسلام‌گرا، و موسی نجفی و همکاران (۱۴۰۰) با تمرکز بر گفتمان مقاومت انجام شده است، اما خلأ یک مطالعه نظام‌مند که به‌صورت تطبیقی و هم‌زمان به گونه‌شناسی سه گفتمان مسلط چپ، ملی‌گرا و اسلامی در چارچوب نظریه لاکلاو و موف بپردازد و روابط پیچیده آن‌ها را در طول تاریخ جنبش ملی فلسطین واکاوی کند، به‌وضوح احساس می‌شود. این پژوهش می‌کوشد تا با تمرکز بر این حوزه مغفول، به درک روشن‌تری از پویایی‌های گفتمانی جنبش ملی فلسطین دست یابد.

۲. چارچوب نظری تحلیل گفتمان لاکلاو و موف

تحلیل گفتمان به‌عنوان یک رویکرد میان‌رشته‌ای، بر این پیش‌فرض استوار است که گفتمان‌ها صرفاً بازتاب‌دهنده واقعیت نیستند؛ بلکه فعالانه در «ساخت اجتماعی» جهان مشارکت دارند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۲: ص ۱۸). از این منظر، گفتمان‌ها را می‌توان نظام‌های معناسازی دانست که به سوژه‌ها، روابط اجتماعی و نمادها هویت می‌بخشند. این مقاله با پذیرش این رهیافت، نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موف را به‌عنوان چارچوب نظری خود برگزیده است. دلیل این انتخاب، ظرفیت تحلیلی بالای این نظریه در تبیین چگونگی شکل‌گیری، رقابت و دستیابی به هژمونی گفتمان‌های سیاسی است. در قلب این نظریه، مفهوم «دال مرکزی» قرار دارد. دال مرکزی مفهومی است که نقش کانون معنابخش را ایفا می‌کند و سایر عناصر یک

گفتمان حول آن سامان می‌یابند (لاکلاو و موف، ۱۳۹۷: ص ۱۵۴). در این پژوهش، فرض بر این است که هریک از گفتمان‌های رقیب در جنبش ملی فلسطین، حول یک دال مرکزی متمایز ساختار یافته‌اند. برای نمونه، می‌توان به دال مرکزی «دولت مستقل» در گفتمان ناسیونالیستی، «جهاد و آزادی تمام فلسطین» در گفتمان اسلامی، و «مبارزه ضدامپریالیستی» در گفتمان چپ اشاره کرد.

عناصر دیگری نیز در یک گفتمان وجود دارند که معنای ثابتی ندارند و همواره در حال جدال معنایی هستند. این عناصر، «دال‌های شناور» نامیده می‌شوند (تاجیک، ۱۳۷۹: ص ۴۳). دال‌های شناور، مفاهیمی هستند که گفتمان‌های مختلف برای تصاحب معنای آن‌ها و پیوندشان با دال مرکزی خود، با یکدیگر رقابت می‌کنند. در تحلیل حاضر، مفاهیمی کلیدی مانند «مقاومت»، «وطن» و «آزادی»، به‌عنوان دال‌های شناور در نظر گرفته می‌شوند که هر گفتمان با تعریف خاص خود از آن‌ها، سعی در جذب افکار عمومی و مشروعیت‌بخشی به مواضع خویش دارد. برای مثال، گفتمان ناسیونالیستی، «مقاومت» را عمدتاً در چارچوب مبارزه سیاسی و دیپلماتیک معنا می‌کند؛ درحالی‌که گفتمان اسلامی بر معنای جهادی و مسلحانه آن تأکید می‌ورزد.

هیچ گفتمانی در خلأ شکل نمی‌گیرد و هویت آن در گرو تقابل با یک «دیگری» است. این فرآیند، «غیریت‌سازی» نامیده می‌شود (لاکلاو و موف، ۱۳۹۷: ص ۱۷۲). در فضای گفتمانی فلسطین، اگرچه پروژه صهیونیستی به‌عنوان غیریت بنیادین مشترک همه گفتمان‌ها عمل می‌کند، اما گفتمان‌های رقیب به موازات آن، یکدیگر را نیز به‌عنوان غیریت درونی برمی‌سازند. گفتمان اسلامی، گفتمان ناسیونالیستی را به «سازش‌کاری» متهم می‌کند و گفتمان ناسیونالیستی نیز در مقابل، گفتمان اسلامی را «افراطی و غیرواقع‌بین» می‌خواند. این تقابل‌های درونی، رقابت گفتمانی را شکل می‌دهد.

هدف نهایی این کشمکش‌های گفتمانی، دستیابی به «هژمونی» است. هژمونی وضعیتی است که در آن یک گفتمان خاص، با جذب و معنادهی موفقیت‌آمیز به دال‌های شناور متعدد، خود را به‌عنوان «حس مشترک» مسلط در یک جامعه تثبیت

می‌کند (موف، ۱۳۷۹: ص ۵۸). بنابراین، پرسش محوری این پژوهش حول این محور می‌چرخد که: چگونه و تحت چه شرایطی گفتمان مقاومت اسلامی توانسته است در رقابت با گفتمان ناسیونالیستی و چپ، موقعیت هژمونیک خود را در سپهر سیاسی-اجتماعی فلسطین تقویت کند؟

در مجموع، با به‌کارگیری این چارچوب مفهومی، این مقاله در پی آن است تا نه‌تنها گونه‌های گفتمانی جنبش ملی فلسطین را شناسایی کند؛ بلکه پویایی رقابت میان آن‌ها، فرایند معناسازی و در نهایت، علل موفقیت نسبی یک گفتمان در دستیابی به هژمونی را با اتکا به مفاهیم عینی نظریه لاکلاو و موف تبیین نماید.

۳. سیر تاریخی جنبش ملی فلسطین

بررسی تاریخ نشان می‌دهد که ساکنین فلسطین همواره از ظلم بازیگران غیربومی رنج برده‌اند. واکنش طبیعی به ظلم، ایستادگی طولانی مدت علی‌رغم جغرافیای محدود و جمعیت کم، مسئله‌ای است که از درون جامعه فلسطینی با توجه به رویکردها و ایدئولوژی متفاوت با یکدیگر، قابل صورت‌بندی است.

۳-۱. مرحله اول: رویدادهای پراکنده مقاومتی در دوران عثمانی (۱۸۵۸-۱۹۱۹)

ریشه‌های نخستین مقاومت در فلسطین را می‌توان در دوران افول امپراتوری عثمانی و تأثیر اصلاحات دوره تنظیمات جستجو کرد. تصویب قانون عمومی اراضی در سال ۱۸۵۸، که با هدف افزایش درآمدهای دولت مرکزی و تحت فشار قدرت‌های اروپایی صورت گرفت، نقطه عطفی در الگوی مالکیت اراضی بود. این قانون، با تسهیل انتقال مالکیت زمین‌های دولتی و مشاع به افراد خصوصی، بهترین فرصت را برای خارجی‌ان و مهاجران یهودی فراهم آورد تا با خرید زمین‌های وسیع، به تدریج به شهرک‌سازی در مناطق سوریه و فلسطین بپردازند (العمد، ۱۹۸۱: ص ۱۱۶-۱۱۴).

۳-۱-۱. اعتراضات مردمی به مهاجرت یهودیان

واکنش به این روند، به صورت اعتراضات مستقیم مردمی و کنش‌های نخبگانی

ظهور یافت. در سطح مردمی، تغییر قانون مالکیت و پیامدهای آن، از جمله اخراج روستاییان از زمین‌هایی که برای نسل‌ها در آن ساکن بودند، موجب تشدید اختلافات شد. ساکنان روستاهایی مانند الخضیره و ملبس در مقابل تصاحب اراضی کشاورزی و اجبار به ترک زمین‌های خود، به اعتراض برخاستند (Mandel, ۱۹۷۶, p. ۳۷). حکومت عثمانی در واکنش به این تنش‌ها، در مقطعی فرمان ممنوعیت مهاجرت یهودیان اروپایی را صادر کرد؛ اما این تصمیم استراتژیک، متأسفانه تحت فشار مستقیم دولت بریتانیا بر سلطان عبدالحمید لغو گردید (صالح، ۲۰۲۲: ص ۵۲).

۲-۱-۳. اعتراضات نخبگانی به مهاجرت یهودیان

در سطح نخبگانی، کنش مقاومتی اشکال متعددی به خود گرفت. تأسیس انجمن‌های مخفی مانند «جامعه سوریه» در سال ۱۸۶۸ در دمشق با شعار «تنه‌ها و استیغظوا یا عرب»، از اولین کوشش‌های سازمان‌یافته برای بیداری هویت عربی در برابر خطر فزاینده محسوب می‌شد (الکیانی، ۱۹۹۰: ص ۳۹). با وقوع کودتای ۱۹۰۸ ترکیه و احیای قانون اساسی ۱۸۷۶، فضای نسبتاً باز سیاسی تری ایجاد گردید. در پی این تجدید ساختار و گسترش آزادی مطبوعات، گفتمان مقابله با صهیونیسم در رسانه‌هایی که توسط روشنفکران و روزنامه‌نگاران فلسطینی تأسیس شد، قوت گرفت. شخصیت‌هایی مانند حنا عبدالله العیسی (روزنامه الأصمعی)، نجیب الخوری نصار (روزنامه الکرمل)، عیسی آل عیسی (روزنامه فلسطین) و سعید جدالله (روزنامه المنادی) با انتشار مطالب خود، طرح‌های صهیونیستی را به چالش کشیده و خواستار بیداری عربی شدند (شوفانی، ۱۹۹۶: ص ۳۰۱). محمد رشید رضا نیز در یادداشتی در مجله المنار، با تحلیل سازمان‌یافتگی و پیشرفت یهودیان، مسلمانان را به توسعه دانش سیاسی، وحدت و انتقاد از رهبران خود فراخواند تا بتوانند در برابر آرزوی یهودیان برای کسب «مُلک» ایستادگی کنند (رشیدرضا، ۱۹۰۲: ص ۳).

۳-۱-۳. اهداف اعتراضات

در تحلیل گفتمان این دوره می‌توان دریافت که اقدامات ضدصهیونیستی در آستانه

جنگ جهانی اول، دارای اهداف و مبانی متفاوتی بود. یک جریان، هنوز بر مبنای وفاداری به حکومت عثمانی حرکت می‌کرد. طبقه بزرگان عرب به‌عنوان مسلمان، خود را با حکومتی که حداقل در تئوری توسط سلطان - خلیفه رهبری می‌شد، مرتبط می‌دانستند. این وفاداری به‌وضوح در مواضع برخی نمایندگان پارلمان عثمانی مانند سعید بیگ الحسینی نمایان است که در روزنامه الإقدام، صهیونیسم را خطری سیاسی و اقتصادی برای سلطنت خواند و هشدار داد که صهیونیست‌ها تحت‌الحمايه دولت خارجی هستند. همچنین راغب ناشابی، نماینده دیگر، شرط تعامل با یهودیان را تابعیت عثمانی و پابندی به قوانین آن دانست و در غیر این صورت، سکوت در برابر اقدامات خصمانه آنان را جایز ندانست (شوفانی، ۲۰۰۹: ص ۳۴۱). در کنار این جریان، هدف دیگری نیز در حال شکل‌گیری بود و آن، توجه به ملی‌گرایی بود که گاه در چارچوب محلی (فلسطینی) و گاه در شعاع منطقه‌ای (عربی) تبلور می‌یافت. خلیل ساکاکینی، نویسنده روشنفکر فلسطینی، در خاطرات خود، اشغال فلسطین توسط یهودیان را به مثابه اشغال قلب ملت عرب توصیف کرد و هشدار داد که این امر مانع اتحاد ملت عرب و باعث تقسیم آن خواهد شد (۲۰۰۸، سوری). علاوه بر این، گروهی از دانشجویان عرب مقیم پاریس نیز در سال ۱۹۰۹ با تأسیس انجمن «دختر عرب»، خواستار استقلال اعراب از ترکیه عثمانی شدند (عمری، ۱۹۹۱: ص ۶۳).

• ویژگی‌های مرحله اول

رویدادهای مقاومتی مردم فلسطین در دوران امپراتوری عثمانی، دارای چند ویژگی بارز بود. ویژگی نخست، عبارت بود از پراکندگی و فقدان رهبری متمرکز. مقاومت فاقد یک رهبری شاخص و خط مشی واحد بود و در قالب کنش‌های پراکنده مردمی و نخبگی تبلور می‌یافت. اگرچه مجموع شرایط نتوانست به آرمان ملی‌گرایانه مستقلى منجر شود؛ اما همان‌گونه که نجیب عازوری در کتاب یقطه پیش‌بینی کرده بود، اهداف دو پدیده «بیداری ملت عرب» و «تلاش یهودیان برای بازآفرینی حکومت»، در تضادی جدی قرار گرفت (عازوری، ۱۹۰۵: ص ۲۲).

ویژگی دوم، دوگانگی در مبانی هویتی بود. گفتمان مقاومت بین وفاداری به امپراتوری عثمانی و طلب هویت ملی عربی - فلسطینی در نوسان بود. علی‌رغم تلاش حاکمان عثمانی برای حفظ هویت عثمانی، سیاست لغو محدودیت‌ها تحت فشار اروپاییان، مطالبه جدایی را تشدید نمود. ویژگی سوم، پیش‌قراولی دهقانان و نخبگان بود. درحالی‌که در سطح کلان، قدرت‌های اروپایی و سرمایه‌داران یهودی پروژه خود را پیش می‌بردند، دهقانان در عرصه میدانی با ایستادگی در مقابل فروش زمین و اخراج، و نخبگان در عرصه فکری و رسانه‌ای، پیشگامان ایستادگی بودند. چالش بیرونی امپراتوری عثمانی، یعنی طمع قدرت‌های بزرگ اروپای غربی به مناطق تحت تسلط آن، نهایتاً در جنگ جهانی اول به فروپاشی این امپراتوری انجامید و فصل کاملاً جدیدی از مقاومت جامعه فلسطینی را رقم زد.

۲-۳. مرحله دوم: پیدایش هسته‌های اولیه مقاومت در دوران قیمومت انگلیس (۱۹۱۹-۱۹۴۷)

صدور بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷، که متضمن حمایت بریتانیا از تأسیس «وطن ملی یهودی» در فلسطین بود، به مثابه زنگ خطری برای جامعه فلسطین محسوب شد و پیش‌فرض رهبران صهیونیست مبنی بر انفعال سیاسی اعراب را باطل ساخت (Shlaim, ۲۰۱۴, ۵۰۷). این رویداد، دوره جدیدی از مقاومت را در دوران قیمومت انگلیس رقم زد که در دو سطح مسالمت‌آمیز و مسلحانه تبلور یافت.

• واه‌خواهی مسالمت‌آمیز

فلسطینیان در گام نخست، طیف وسیعی از روش‌های مسالمت‌آمیز را برای احقاق حقوق خود به کار بستند. این کنش‌ها شامل ادامه فعالیت‌های رسانه‌ای در قالب روزنامه‌هایی مانند فلسطین و الدفاع، و نیز ارسال بیانیه‌ها و تلگراف‌های اعتراضی به مراجع بریتانیایی، به‌ویژه در پی سفر بالفور در سال ۱۹۲۵ است. محورهای اصلی این اعتراضات، مخالفت با مهاجرت یهودیان، قاچاق اسلحه و تأکید بر حق تعیین سرنوشت بود (علوش، ۱۹۷۹: ص ۲۱۷؛ عبدالرئوف، ۲۰۱۲: ص ۱۲۱). در عرصه سیاسی،

تشکیل «کنفرانس فلسطینیان» در فوریه ۱۹۱۹ در قدس به رهبری خاندان حسینی، نقطه عطفی بود که اهدافی چون لغو اعلامیه بالفور، توقف مهاجرت و فروش زمین، و ایجاد یک دولت ملی مستقل را دنبال می‌کرد (صالح، ۲۰۲۲: ص ۵۰). این تلاش‌ها با اقداماتی چون اعزام هیئت‌های دیپلماتیک به پایتخت‌های اروپایی، سازماندهی اعتصابات گسترده، برگزاری تظاهرات و تحریم نهادهای تحت‌الحمایه بریتانیا تداوم یافت (عمر فتیان، ۲۰۱۷: ص ۴۱-۴۲).

• قیام مسلحانه

با تداوم سیاست‌های طرفدارانه بریتانیا و تشدید روند مهاجرت، مقاومت فلسطینی به تدریج به سمت قیام مسلحانه سوق یافت. حادثه «البراق» در سال ۱۹۲۹ را می‌توان سرآغاز این مرحله دانست که به تأسیس احزاب ملی‌گرا و ظهور جنبش‌های جهادی مخفی، نظیر «الجهادیه» به رهبری عزالدین قسام و «منظمة الجهاد المقدس» تحت فرماندهی عبدالقادر الحسینی انجامید. تبدیل ناامیدی به عزمی راسخ برای جهاد، در سخنان رهبرانی چون حاج امین الحسینی مشهود است که اعلام کرد: «تا سال ۱۹۳۲ امید داشتیم؛ اما با گذشت زمان، این امید از بین رفت و چاره‌ای جز تحمل شهادت نداشتیم» (الماردینی، ۱۹۷۷: ص ۷۷). این روحیه حتی در فتوای علمای فلسطین در سال ۱۹۳۵ مبنی بر حرمت فروش زمین به یهودیان، انعکاس یافت (زعتر، ۱۹۸۴: ص ۳۸۱). اوج این مقاومت در قیام بزرگی موسوم به «الثورة الفلسطينية الكبرى» (۱۹۳۹-۱۹۳۶) تجلی یافت که با عملیات گروه قسام و یک اعتصاب سراسری ۱۷۸ روزه تاریخی آغاز شد (صالح، ۲۰۲۲: ص ۵۸). اگرچه گروه‌های جهادی در مقطعی کنترل بخش‌هایی از مناطق روستایی را به دست گرفتند؛ ولی سرکوب خونین بریتانیا و ترور فرماندهان کلیدی، زمینه را برای برگزاری کنفرانس لندن در سال ۱۹۳۹ فراهم آورد. شکست این مذاکرات به صدور کتاب سفید انجامید که با تعهد به ایجاد دولت فلسطین و محدود کردن مهاجرت یهودیان، مورد پذیرش هیچ‌یک از طرفین درگیر قرار نگرفت (زهران، ۲۰۲۰: ص ۴۵).

با آغاز جنگ جهانی دوم، میدان منازعه دستخوش تغییر شد. جنبش صهیونیستی به‌ناچار به متفقین پیوست؛ درحالی‌که فلسطینیان دچار انشقاق درونی شده و حدود ۱۹۰۰۰ نفر از آنان به امید آینده‌ای بهتر، به صفوف ارتش بریتانیا ملحق شدند (حورانی، ۲۰۰۳: ص ۳۹۴). پیروزی متفقین و تأسیس سازمان ملل در سال ۱۹۴۵، صحنه بین‌المللی را به طور قطعی به نفع پروژه صهیونیستی تغییر داد. عزم بریتانیا برای خروج از فلسطین و لابی‌گری مؤثر آمریکا، نهایتاً به تصویب قطعنامه تقسیم شماره ۱۸۱ در نوامبر ۱۹۴۷ انجامید (قمصیه، ۲۰۱۱: ص ۱۴۷).

• ویژگی مرحله دوم

ویژگی بارز این دوره، گذار از اعتراضات پراکنده به مقاومتی سازمان‌یافته با بهره‌گیری هم‌زمان از همه اشکال مبارزه، اعم از سیاسی، فرهنگی و نظامی بود. برای نخستین بار، مبارزه مسلحانه به طور گسترده و نظام‌مند در دستور کار قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که آمار عملیات نظامی در دوره قیام بزرگ (۱۹۳۶-۱۹۳۹) به ۱۰۵۹۵ مورد رسید (صالح، ۱۹۹۶: ص ۵۶۰). با این وجود، این مقاومت چندوجهی با دو چالش عمده روبه‌رو شد: نخست سرکوب داخلی بی‌امان توسط قیمومت بریتانیا که به تبعید رهبری کاریزماتیکی مانند حاج امین الحسینی انجامید، و دیگری تغییر چهره نظام بین‌الملل در جنگ جهانی دوم بود که با قدرت‌گیری ایالات متحده و استفاده ابزاری این کشور از نهاد تازه‌تأسیس سازمان ملل برای مشروعیت‌بخشی به پروژه صهیونیستی، زمینه ناکامی این مرحله از مبارزات فلسطینیان را فراهم آورد.

۳-۳. مرحله سوم: گذار از مقاومت مبتنی بر پان عربیسم به مقاومت ملی‌گرایانه (۱۹۴۸-۱۹۸۷)

پس از جنگ جهانی دوم، عزم بریتانیا برای خروج از فلسطین و تصمیم سازمان ملل به تقسیم این سرزمین، زمینه را برای اعلام تأسیس دولت اسرائیل در مه ۱۹۴۸ فراهم کرد. این واقعه، فصل جدیدی از مقاومت را رقم زد که مشخصه اصلی آن، گذار تدریجی از اتکا به پان عربیسم به سوی شکل‌گیری هویت مستقل فلسطینی بود.

• تأسیس اسرائیل و واکنش کشورهای عربی

تصویب قطعنامه تقسیم در نوامبر ۱۹۴۷، با اعتراضات گسترده فلسطینیان و کشورهای عربی مواجه شد. بااین‌وجود، واکنش جهان عرب یکپارچه نبود. درحالی‌که کشورهایی مانند سوریه و لبنان خواستار تشکیل دولت فلسطین بودند، اردن و عراق به دنبال الحاق بخش‌هایی از فلسطین به قلمرو خود بودند. این اختلافات با اقدامات سلطه‌طلبانه‌ای مانند توافق پنهان ملک عبدالله، پادشاه اردن، با جنبش صهیونیستی برای الحاق کرانه باختری تشدید شد (Shlaim, ۱۹۸۸, p. ۱۳۹). این ناهماهنگی و تعارض منافع، مانع جدی در برابر تقویت جبهه متحد عربی ایجاد کرد. اگرچه کشورهای عربی به رهبری جمال عبدالناصر در چهار جنگ بزرگ (۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳) با اسرائیل درگیر شدند، اما شکست‌های پیاپی آنان، این باور را در میان فلسطینیان تقویت کرد که نمی‌توان به وعده‌های رهبران عرب برای آزادی فلسطین متکی بود.

• ظهور جنبش‌های چپ‌گرا و دولت فلسطین

شکست اعراب در قامت مدعی مسئله فلسطین طی یک دهه (۱۹۴۷-۱۹۵۷) عملاً مانع تحقق نظام سیاسی در بستر احزاب، جنبش‌ها و گروه‌های فلسطینی می‌شد. ازاین‌رو ناامیدی از حمایت‌های خارجی، فلسطینیان را بر آن داشت تا سرنوشت خود را به دست گیرند. این دوره شاهد ظهور جنبش‌های خودجوش فلسطینی با ایدئولوژی‌های مختلف بود. نارضایتی از رویکرد مسالمت‌آمیز اخوان المسلمین، منجر به ظهور جنبش‌های مسلحانه‌ای مانند جنبش آزادی‌بخش فلسطین (فتح) به رهبری یاسر عرفات و خلیل الوزير در سال ۱۹۵۷ شد که تنها در فاصله سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷ حدود ۲۰۰ عملیات نظامی انجام داد (صالح، ۲۰۲۰: ص ۸۵-۸۶). به موازات آن، جریان‌های چپ و مارکسیستی نظیر جبهه خلق برای آزادی فلسطین به رهبری جورج حبش نیز با شعار وحدت ملی و مبارزه مسلحانه شکل گرفتند.

علی‌رغم محبوبیت جنبش آزادی‌بخش فلسطین (فتح) و گروه‌های چپ، برخی

کشورهای عرب به‌ویژه رئیس‌جمهور مصر (جمال عبدالناصر) به‌منظور مدیریت موج هویت‌طلبی فلسطینیان پس از شکست اعراب در دو جنگ گذشته (استقلال و کانال سوئز) و بهره‌گیری از مشارکت نهادهای فلسطینی در مقابله با اسرائیل، موجب شد که طی مصوبه‌ای در اتحادیه عرب، منتخب فلسطینیان را به‌عنوان نماینده آن‌ها در نظام بین‌الملل معرفی نماید (حسون، ۲۰۱۱: ص ۳۹۵). بدین ترتیب، سازمان آزادی‌بخش فلسطین (plo) که به‌اختصار «ساف» خوانده می‌شود، در سال ۱۹۶۴ به ریاست احمد شقیری تأسیس گردید؛ هرچند که ساف به دلیل آنکه از حمایت‌های خانواده‌های صاحب نفوذی نظیر الحسینی، پایگاه اجتماعی مردمی و حمایت‌های مالی برخوردار نبود و نتوانست تأثیر قابل‌توجهی داشته باشد (قمصیه، ۲۰۱۱: ص ۱۶۴). پیروزی نخستین اعراب در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و به‌کارگیری سلاح نفت، موقعیت ساف را تقویت کرد و در نهایت، به رسمیت‌شناسی آن به‌عنوان «نماینده قانونی مردم فلسطین» در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۷۴ انجامید. در همین دوران و در واکنش به میانه‌روی اخوان، جنبش‌های اسلام‌گرا مانند سازمان جهاد اسلامی فلسطین، در اواخر دهه ۱۹۷۰ پدیدار شدند.

• ویژگی دوره سوم

تأسیس دولت اسرائیل به مثابه یک کنشگر توسعه‌طلب و عنصری نامطلوب در منظومه ژئوپلیتیک منطقه، واکنش‌های متفاوت و چندسطحی در عرصه‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی را رقم زد. در سطح کلان، قدرت‌های بزرگ با رویکردی یک‌جانبه‌نگر و در راستای تأمین منافع استراتژیک خویش، با ارائه پشتیبانی‌های همه‌جانبه سیاسی و نظامی، بستر را برای تثبیت و توسعه‌طلبی این رژیم هموار ساختند. در این میان، آرمان استقلال‌خواهی و حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین، در گفتمان حاکم بر این قدرت‌ها، به مسئله‌ای فرعی تحت عنوان «معضل آوارگان» تقلیل یافت (نافعه و دیگران، ۱۹۹۳: ص ۶۴). در عرصه منطقه‌ای نیز، اگرچه دولت‌های عربی، مسئله فلسطین را در چارچوب گفتمان ناسیونالیسم عربی و به‌عنوان دغدغه‌ای مشترک برای تمامی اعراب

طرح و پیگیری نمودند، اما تلفیق سه عامل «حمایت بازیگران بین‌المللی از اسرائیل»، «برتری نظامی رژیم» و «تضاد منافع و اختلافات درونی میان رهبران عرب»، موجب ناکامی مجموعه اقدامات و کارزارهای نظامی اعراب در مواجهه با اسرائیل گردید. این شکست‌های پیاپی در چهار جنگ عمده، در بُعدی دیگر، به زوال تدریجی اعتماد فلسطینیان به توانایی یا اراده جهان عرب برای احقاق حقوقشان انجامید و آنان را به سمت صورت‌بندی هویتی مستقل و متکی به خود در قالب تأسیس جنبش‌ها و احزاب سوق داد. در حقیقت، شکست راهبرد نظامی مبتنی بر ایدئولوژی پان‌عربسم ناصر، در عمل، مؤید این گزاره بنیادین بود که مسئله فلسطین، ماهیتاً، «مسئله‌ای فلسطینی» است و نه صرفاً «معضلی عربی».

۴-۳. مرحله چهارم: الگوهای مقاومت حداقلی و حداکثری اسلامی (۱۹۸۷- تاکنون)

پس از سه دهه ناکامی در عرصه جنگ‌های متعارف اعراب و اسرائیل، فلسطینیان در وضعیتی تحقیرآمیز و با جایگاهی به مثابه شهروندان درجه دوم، در سرزمین اجدادی خود به سر می‌بردند. گزارشی که توسط مرکز بین‌المللی صلح خاورمیانه وابسته به مؤسسه فورد در سال ۱۹۹۸ منتشر شد، به‌وضوح به این تبعیض ساختاری در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اعتراف کرده است (حبیب‌اللهی، ۱۳۸۴: ص ۸۳۳ و ۸۴۰). واکنش طبیعی به این شرایط، شکل‌گیری چهار انتفاضه مردمی و وقوع چهار جنگ تمام‌عیار بود.

• انتفاضه اول

انتفاضه اول معروف به «انقلاب سنگ» در سال ۱۹۸۷ آغاز گردید. پایداری و استمرار این قیام مردمی، ایحود شامیر، نخست‌وزیر اسرائیل را به دو واقعیت آگاه ساخت: نخست، تبدیل شدن انتفاضه به یک «سبک زندگی» در سرزمین‌های اشغالی، و دوم، نقش بی‌بدیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به‌عنوان تنها نهادی که قادر به مهار خیزش مردمی بود (المدهون، ۱۹۸۹، ص ۵۱). این آگاهی،

زمینه‌ساز طرح پیشنهاد صلحی از سوی اسرائیل شد که خودمختاری محدود فلسطینیان را در ازای حفظ حاکمیت کامل اسرائیل بر زمین، امنیت و منابع طبیعی پیشنهاد می‌داد (Frankel, ۱۹۹۴, p. ۱۲۰). اگرچه این انتفاضه با امضای پیمان اسلو در ۱۹۹۳ به پایان رسید، اما به تقویت هویت ملی، انسجام درونی و انتقال قانون رهبری مقاومت از خارج به داخل فلسطین انجامید. در بُعد منطقه‌ای، حمایت یاسر عرفات از تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، موجب کاهش قابل توجه حمایت کشورهای عربی از آرمان فلسطین گردید.

• انتفاضه دوم

دومین انتفاضه به دلیل بدعهدی صهیونیست‌ها در توافق اسلو، بازداشت و ترور اعضای مقاومت (۱۹۹۹) و هتک حرمت مسجد الأقصى توسط شارون (۲۰۰۰) اتفاق افتاد. انتفاضه الاقصی با تظاهرات گسترده نمازگزاران فلسطینی کلید خورد. این انتفاضه هشت مرحله اصلی داشت که عناوین آن‌ها عبارت‌اند از: هشدار مدنی، پرتاب سنگ، درگیری نظامی اولیه، درگیری نظامی ثانویه، عملیات‌های استشهادی، خودروهای بمب‌گذاری شده و شلیک موشک، عقب‌نشینی عمومی، آتش‌بس و تعلیق عملیات نظامی. با این حال، انتفاضه الاقصی طی پنج سال، چندین دستاورد مهم داشت. نخست: ضربه سختی به پروژه صلح و سازش وارد کرد و بار دیگر گزینه مقاومت را مطرح کرد. دوم: مردم فلسطین توانستند با تشکیل جنبش هماهنگی بین‌المللی در سال ۱۹۸۸ با آگاهی بخشی به مردم سراسر جهان، حامیان گفتمان مقاومت را گسترش داده و افکار عمومی را علیه اسرائیل جلب نمایند (قمصیه، ۲۰۱۱، ص ۲۳۷). هرچند مشابه این اقدام بین‌المللی قبلاً در سال ۱۹۷۹ به ابتکار امام خمینی با اعلام آخرین جمعه ماه رمضان به عنوان روز همبستگی با ملت فلسطین، مسلمانان جهان را علیه دشمن مشترک صهیونیستی متحد کرد. سوم: شکست حلقه رسانه‌ای غربی به وسیله بسیج رسانه‌ای از طریق کانال‌های ماهواره‌ای عربی و ایمیل که مشارکت گسترده مردمی و گروه‌های فلسطینی را به همراه داشت (صالح، ۲۰۲۲، ص ۱۳۵).

در نهایت، شعله این انتفاضه پس از درگذشت عرفات در سال ۲۰۰۴ و انتخاب محمود عباس به تدریج فرونشست.

• انتفاضه سوم

خروج اسرائیل از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ و سپس پیروزی قاطع حماس در انتخابات ۲۰۰۶، دور جدیدی از تنش را کلید زد. این دوره با دو چالش عمده برای حماس همراه بود: جنگ داخلی با جنبش فتح که به تقسیم جغرافیایی کرانه باختری و غزه انجامید، و محاصره و سپس تهاجم تمام‌عیار اسرائیل به غزه در سال ۲۰۰۸. این جنگ ۲۲ روزه، با وجود خسارات سنگین، به تثبیت حاکمیت حماس بر غزه منجر شد. در مقابل، تشکیل دولت خودگردان به ریاست سلام فیاض در کرانه باختری، همکاری امنیتی بی‌سابقه‌ای با اسرائیل را در پی داشت؛ به گونه‌ای که سازمان امنیت شاپاک در سال ۲۰۱۰ از «خالی شدن فهرست افراد تحت تعقیب» و برگزاری ۲۹۶۸ عملیات مشترک خبر داد (۲۰۱۱، mfa.gov.il).

با این حال، امواج بیداری اسلامی در منطقه موسوم به «بهار عربی» و بازگشایی گذرگاه رفح تحت حکومت محمد مرسی در مصر، موقعیت حماس را تقویت کرد. این امر و نگرانی اسرائیل از قدرت‌گیری حماس، بهانه لازم را برای آغاز جنگی ۵۱ روزه در سال ۲۰۱۴ فراهم آورد. اسرائیل در این جنگ نیز نتوانست به برتری بازدارنده دست یابد. در ادامه، اقدامات تحریک‌آمیز صهیونیست‌ها در مسجد الاقصی، از جمله طرح تقسیم زمانی و مکانی آن (ابوشماله، ۲۰۲۱، ص ۲۶۰)، به خیزش خودجوش دیگری موسوم به «انتفاضه قدس» در سال ۲۰۱۷ انجامید که مشخصه اصلی آن حضور نسل جوان بدبین به فرآیند صلح بود. این دوره همچنین شاهد آغاز «راهپیمایی‌های بازگشت» در سال ۲۰۱۸ بود که با هدف جلب توجه جهانی به حق بازگشت آوارگان تا اواخر ۲۰۱۹ میلادی، ۸۷ بار تکرار شد و اوج آن در مراسم انتقال سفارت آمریکا به قدس بود که به شهادت ۵۸ فلسطینی انجامید (صالح، ۲۰۲۲، ص ۲۲۰).

اسرائیل در این جنگ همچون درگیری سال ۲۰۰۸ نتوانست به قدرت بازدارندگی دست یابد و شالوده نظامی حماس را از بین ببرد. پس از جنگ ۵۱ روزه در سال ۲۰۱۴ حزب لیکود تصمیم گرفت با تسلط بر اماکن مذهبی، حضور خود را در مناطق اشغالی فلسطینی مشروعیت ببخشد. با افشای طرح حزب لیکود از سوی وزیر ادیان اسرائیل مبنی بر تقسیم زمانی و مکانی مسجد الأقصى (ابوشماله، ۲۰۲۱، ص ۲۶۰) و اهانت‌های متعدد از طریق ایجاد گیت‌های الکترونیکی در ورودی آن مکان مقدس، اعتراضات خودجوش مردمی شکل گرفت. با ورود حماس و جنبش جهاد اسلامی، سطح درگیری‌های مسلحانه افزایش یافت.

ویژگی بارز انتفاضه قدس، حضور جوانان و نوجوانان متولدشده پس از توافق اسلو در سال ۱۹۹۳ است که با توجه به شکست کامل آن توافق، به اقدامات سازش‌کارانه بدبین بودند. پس از انتفاضه، ایده دیگری در بستر شبکه‌های اجتماعی از سوی جوانان و فعالان مستقل در سال ۲۰۱۸ طراحی شد که براساس آن، تعداد زیادی از پناهندگان فلسطینی در مرزها تجمع کنند تا نگاه‌های جهان را به موضوع پناهندگان و حق آن‌ها در بازگشت به سرزمین‌شان جلب کنند.

• انتفاضه چهارم

انتفاضه چهارم پس از اعلام بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی توسط ترامپ و انتقال سفارت آمریکا به این شهر در سال ۲۰۲۰ انجام گرفت. انتفاضه «خیزش مجدد»، محدود به کرانه باختری و نوار غزه نبود؛ بلکه برای اولین بار تمام سرزمین اشغالی از جمله اراضی ۱۹۴۸ در آن مشارکت داشتند؛ چراکه اعلام قدس به‌عنوان پایتخت اسرائیل، برای فلسطینیان مسئله‌ای حیثیتی و به مثابه توطئه‌ای همه‌جانبه علیه کلیت این مکان مقدس است. سیاست یهودی‌سازی قدس، به محله ساکنان فلسطینی محله شیخ جراح و بیت‌المقدس شرقی توسعه پیدا کرد. جرقه این اقدام براساس حکم دادگاه اسرائیلی مبنی بر تخلیه چهار منزل فلسطینی و تحویل به شهرک‌نشینان اسرائیلی طی مدت تعیین‌شده در اوایل ماه می ۲۰۲۱ زده شد (مرکز العوده